



چهار شب جمعه

یا

مناظره مرحوم جلال الدین دری

با مبلغ بهائی

<http://ivylove.ir/>

اهداء :

این کتاب به پیشگاه مقدس فرمانروای کل جهان  
جان عالم امکان مظهر شکوه و قدرت بردان  
جلوه گاه معانی قرآن

اعلیحضرت اقدس امام زمان (عج) اهداء میگردد  
امید است که از فضل و کرم بامضاء قبول آن حضرت  
مفتخر شوم و ثوابی هم بروح مؤلف بزرگوار برسد .

خادم نشریات مذهبی  
شمس فراهانی

## چهار شب جمعه

نگارش

جلال دری



تهران بازار بین الحرمین

تقریظ حضرت مستطاب آقای آقا میرزا مهدی آشتیانی

## بسم الله الرحمن الرحيم

ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم  
بالتى هي احسن يا اخوان الصفا واخلان الوفا وطلاب الحق والحقيقة  
اعلموا ان هذا الكتاب المستطاب ينطق بالحق والصواب وهو لا يغال  
طريقة الفرقة الضالة الهضلة فصل الخطاب لانه يكشف اللثام عن  
مغيبات اسرار الطريقة الحقة المعهدة (ص) وموقد انوار الهداية  
على منار الطريقة القويمة الاحمدية عليه آلاف الثناء والتحية و  
يعق الحق ويغطل الباطل ان الباطل كان زهوقا فليعرف قدره ولا  
يرخص مهره ولله در مؤلفه وعليه اجر مصنفه .

فارسی گو گرچه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است  
بمتضای خیر الکلام ماقول ودل در وصف این کتاب مستطاب و مؤلف  
منیف که هادی طریق حق و صواب است و در ابطال طریقه فرقه ضاله مضله  
ادل دلائل واثق و سائل می باشد به بیت مننوی و فرموده مولوی مننوی  
اقتصاد میورزم و دوام توفیقات مؤلف محترم و دانشمند مکرم را از خدای  
متعال مسئلت مینمایم .

«آفتاب آمد دلیل آفتاب»  
گر دلیلت باید از وی رخ متاب»

و انا الاحقر الفانی مهدی المدرس الاشتیانی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در چهار سال قبل شاید کمی بیشتر این بنده دعوت شدم بمجلسی که  
تشکیل آن مجلس برای مذاکرات مذهبی و بیان اختلافات دینی بود .  
این محضر مرکب بود از عده ای بهائی و چند نفر مسلمان .  
مبلغ بهائی در این محضر موسوم بود به علیم الاسلام .

در حدود بیست جلسه متوالیاً بین بنده و این مبلغ بهائی مذاکراتی  
شد ولی برای هیچیک از طرفین نتیجه حاصل نشد .  
از آن تاریخ اغلب مایل بودم که این رشته بحث نساتمام را روزی  
تمام کنم .

تأدیر سه هزار و سیصد و پنجاه و دو که مشغول نگارش این یادداشتها  
هستم حسن تصادف مرا با یک نفر از محترمین این فرقه که سابقاً هم خدمتشان  
از دست داشتم در مجلسی جمع نمود .

این مجلس بر سبیل پیش آمد مذاکرات سبب شد که در نقطه دیگری  
نیز جلساتی تشکیل گردد .

افرادی که اغلب در این جلسات حضور داشتند مرکب از چهار نفر بود  
از وقتی که بمن اعلام شد که بچنین مجلسی ورود خواهم نمود تمام  
سعی و کوشش بنده این بود که خود را طوری مهیا نمایم که در آن مجلس از  
هر گونه اغراض شخصی خالی بوده و فقط برای کشف حقیقت ورود نمایم  
خالق بشر را شاهد میگیرم که موقوف ورود در این مجلس که نمیدانم

مذاکرات بتع کد امیک از طرفین و در چند جلسه خاتمه پیدا نموده و بالاخره یکجا خواهد کشید ایداً مقصودی ندارم .

امید است که هر کس در این اوراق نظر فرماید خالی از تعصب بوده و از مکالمه بین دو نفر که قطعاً یک طرفش بی غرض است استفاده نماید (من نمیدانم شاید طرف من هم بی غرض بوده و برای خدا حرف میزد است) تذکر دیگر آنکه من پس از نوشتن این اوراق با همین عباراتیکه خواننده محترم مطالعه میکند در حضور مناظر بهائی خود قسمتی از این یادداشتها را قرائت نموده که مضمون بیانات ایشان و عرایض اینجانب بی کم و زیاد در این اوراق جمع آوری شده باشد نه آنکه از روی مطالعه و نظریات شخصی از قول ایشان یا خود در موقع تحریر چیزی میزدانم و یا کم کرده باشم فقط آیات و اقوال علما که در موقع مذاکره بطور اشاره ذکر کرده بودم بعداً در موقع کتابت از روی کتب مستنده تاحدی مشروح تر نگارش یافت

بتاریخ شب جمعه هفدهم شوال ۱۳۵۲ هجری

ساعت شش بعد از ظهر است خانهای که من وارد میشوم دریکی از خیابانهای معروف تهران واقع است .

اطاق محل اجتماع اطاقی است تحتانی و از حیث لوازم و اثاث معموله تقریباً متوسط است .

مستخدم برای روشن کردن چراغ و بخاری عازم شد آقای ک که قبلاً آنجا بودند بهمنه این دو امر را انجام نموده بعد مرا خطاب نمودند .

میزان تحصیلات شما چیست ؟

نگارنده - سیر تحصیلی خود را ذکر نمودم .

آقای مشارالیه - شما باین فرقه هیچ صحبت نموده اید ؟

نگارنده - بلی یکمرتبه .

آقای مشارالیه - کتب این فرقه را دیده اید ؟

نگارنده - بعضی از کتب آنها را دیدم .

آقای مشارالیه - اگر کتب این فرقه را دیده اید پس مقصود شما چیست ؟

قبل از آنکه من مبادرت بجواب کنم باز همان آقا فرمودند ایقان را دیده اید ؟ ... ؟

نگارنده - بلی دیده ام .

آقای مشارالیه - کتاب ایقان بسیار مهم و هر سطرش معانی بسیار دارد .

نگارنده - تاحدی اینطور است که میفرمائید .

آقای مشارالیه - مقصود شما چیست ؟

نگارنده - بنده میبایم بدانم چه چیز شما را مجتنب نموده و با کدام دلیل تسلیم تعالیم بهاء الله شده اید و بالتبلیجه در سلك بهائی منسلک گشته اید ؟

آقای مشارالیه - چندین فقره خوابهای نقل کردند که در اوان تحصیل در فرنگ و بعد در ایران دیده بودند و به عقیده خودشان مکاشفاتی در اثبات طریقه خود داشتند و چون موضوع خواب برای کسی حجت نیست لذا ذکر آنها خودداری مینمایم .

در ضمن اینکه آقای مذکور محترم خوابهای خود را نقل مینمودند و در حدود نیم ساعت هم طول کشیده بود در ب خانه باز شده و یک آقای

متوسط القامه که سابقاً ایشان را دیده و میشناختم وارد شدند .

این آقا که اصلاً از اهل خراسان و بسیار فاضل و مخصوصاً ادبیاتشان بسیار خوب است سابق معمم و فعلاً مکلاً هستند از مبلغین زیر دست و با اطلاع فرقه بهائی میباشند و از قراری که در یکی از جلسات خودشان فرمودند در لجنة جمع آوری آیات چون متخصص در فن ادبیات هستند عضویت داشته اند .

پس از تمارقات معمولی اولین جلسه مذاکرات ما باین نحو شروع شده و افراد جلسه از این قرارند .

آقای سابق الذکر - نگارنده - یک نفر دیگر - مبلغ بهائی .  
خواننده عزیز من از تقدیم این یادداشتها به وطنان و هم مذهبیان خود هیچ غرضی از قبیل تحصیل عنوان و کسب شہوت یا ایجاد عداوت بین افراد ندارم لذا از ذکر اسم خود و سایر افراد بکلی خودداری مینمایم .  
نگارنده خطاب بمبلغ بهائی شما نبی را چه تعریف میکنید و عنوان نبی در جامعه چیست و جامعه چه احتیاجی به نبی دارد ؟

مبلغ بهائی - ما با شما در یک اموری اتفاق داشته و در یک قسمت اختلاف داریم خوب است در مورد اختلاف بحث شود .

نگارنده - خواهش میکنم از اتلاف وقت و ورود در حالات رجال و اخباری بی سروه و تاویلات مختلفه خودداری فرمائید زیرا من مسلمانی هستم که دین خود را مربوط بدجال و خرش نمیدانم .  
مبلغ بهائی - خود تا فرا معرفی کنید .

نگارنده - بنده مسلمان کتاب آسمانی من قرآن و در تحت تربیت

و تعالیم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و معتقدم که قوانین قرآن منجی جامعه و مسعد بشر است .

مبلغ بهائی من بهائی معتقد بتمالیم حضرت بهاء الله . کتاب آسمانی من اقدس و قوانین حضرت بهاء الله را نجات دهنده جامعه میدانم .  
اکنون در چه زمینه میل دارید بحث کنیم .

نگارنده - چنانچه قبلاً عرض کردم قوانین اسلام را مسعد جامعه میدانم و بر خلاف قوانین یهود و نصاری و سایر ملل متنوعه علماً و عملاً نقصی در قوانین اسلام نمی بینم تا خود را محتاج بمقتن جدیدی بدانم .  
مبلغ بهائی پس شما میل دارید در فلسفه اجتماع وارد شویم .

نگارنده اسمش را هر چه میخواهید بگذارید من غرض اظهار فضیلت نیست لذا باسم فلسفه و لغات دیگر تقوه نمیکنم فقط افتخار من این است که از دریا های بی پایان قرآن چند قطره چشیده ام .

مبلغ بهائی در اسلام قوانینی است که البته برای عصر حکومت اسلام مفید و برای جامعه در آن عصر نافع بود مولی چون دور قرآن تمام شده و امروز عصر حکومت اقدس است بالفطره و بالطبع آن قوانین اسلامی دیگر عملی نیست .

یکی از اصول و قوانینی که در اسلام بوده و امروز عملی نیست و جوامع و ملل زیر بار آن نمی روند عدم تساوی حقوقی افراد است در مقابل قانون .

زیرا اسلام در مقابل قوانین موضوعه خود افراد زن و مرد را بنظر تساوی نگاه نکرده و در مراحل متعدده از شئون زندگی زن را کوچک انگاشته و بنظر نیست نگریسته است باتفاق تمام علمای اسلام شهادت دو نفر زن مطابق است با شهادت یک نفر مرد.

در مقام تقسیم ارث زن نصف مرد از حقوق ارثی خود استفاده میکند زن ولایت بر فرزند خود ندارد یا آنکه ورتربیت فرزند زن زحمات بی متناهی میکند.

زن در اسلام از تحصیل علوم محروم است چنانچه آقامیدانند (اشاره بمن) در کتاب مسائل که مدرک فقه شیعه است باب مخصوصی است در اینکه کتابت و نوشتن برای زن مکروه است.

در اینجا آقای مبلغ بهائی ورود فرمودند در یک سلسله بیانات خطایی و دلوسوزی شدید برای حوزه نسوان و باحرکات شدید دست و سر خطایات خود را تأکید و تأیید میفرمودند و حال آنکه من در ابتدای ورود از ایشان خواستار شدم که بکلی مقصود فهم حقایق از روی برهان و استدلال باشد یعنی طرفین از نازک کاری های آخوندی و ورود در خطایات و مغالطه خودداری نمائیم

البته من بایشان حق میدهم زیرا مأمور و مبلغ هستند و برای اینکه بصاحب خانه بفهمانند که خوب از عهدۀ مأموریت بر آمده اند باین قسم ریزه کاری های آخوندی و باصطلاح فارسی تر و فوت کاسه گری مباردت می کنند.

نگارنده - یکی از دعاوی حتمیه مسلمانان این است که احکام

اسلام موافق اصل فطرت وضع شده و باز ما معتقدیم که جهت مزیت قانون آسمانی بر قانون بشری همین نکته است زیرا قائده مذهب حق چون بمیده و حی اتصال دارد و از خطاهای محفوظ است قوانین موضوعه او بر طبق ساختمان طبیعت و به نسبت خلقت وضع گردیده و همین اصل باریک میزانی است برای شناختن حق از باطل یعنی اگر قاعدی بنام تأسیس مذهب قوانینی را بخواهند نسبت داد و آن قوانین برخلاف قواعد طبیعی و قابل اجرا و عمل نبوده احکام میکنیم بکذب دعوی مدعی.

چه خدائیکه عالم بمصالح و قادر بر هر چیز است و احاطه بر تمام عوالم ظاهر و باطن دارد خطب و اشتباه از او ناشی نمیشود.

با این مقدمه جسارتاً عرض میدارد آیا قانون اسلام افرادی را که از حیث ساختمان طبیعی مساوی هستند بیک نظر نگاه نکرده؟ یعنی برای شرقی و غربی فرق قائل شده؟ بین عرب و عجم امتیاز گذاشته؟ برای دهاتی و شهری در حکم متفاوت در یک موضوع داده؟ یا آنکه فقط بین زن و مرد که از حیث قوای طبیعی مختلف هستند این فرق را قائل گردیده بلی اگر اسلام افراد متساوی الخلقه را متفاوت نگریسته بود یعنی عرب را مثلاً بر سایر اقوام مزیت داده بود این اعتراض مورد داشت و حال آنکه قرآن باین عبارت «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» میزان فضیلت را تعیین نموده و حضرت ختمی مرتبت در این مقام میفرماید «لا فخر للعرب علی العجم و لا للعجم علی العرب الا بالعلم والعقی» و برای سلب هر گونه تفاخرات از شخص خود میفرماید «انا سید ولد آدم و لا فخر» زیرا در اسلام مواهب الهیه باعث افتخار و مزیت نیست فقط ملکات حمیده انکسائی که ناشی از عمل افراد و عبارت از علم و تقوی است موجب افتخار است.

اما راجع بعدم تساوی زن و مرد در مقابل قانون نتیجه امتیازی است که طبیعت بین این دو طبقه بود و رعایت گذاردن موثر بان دیگر این امتیاز ذاتی زن و مرد است و البته جنابعالی تصدیق میفرمائید که ذاتی هر چیز قابل تغییر و تبدیل نیست.

**مبلغ بهائی** - مراد از این اختلاف خلقت که میفرمائید اختلاف دو عضو است در رجال و نساء که بآن اختلاف زن و مرد مرد شناخته میشود البته ما هم قبول داریم و اگر مراد از این اختلاف جهة استعداد و قابلیت است و باین استناد میگوئید چون زن در طبیعت بی استعداد تر از مرد خلق شده لذا اسلام در بعضی موارد از بعضی حقوق او را محروم نموده، مورد قبول نیست چه مکرر دیده شده است که در یک خانواده و بایک نوع وسائل تربیت زن و مرد را از مرد در تحصیل علوم و کسب فنون سبقت جسته و پیش بوده است.

**یکی از اعضا** - در تأیید فرمایشات آقا (مبلغ بهائی) یکی از دوستان من يك پرسویك دختر دارا گرچه دختر بزرگتر است ولی وسائل تحصیل برای پدر بهتر فراهم بوده یعنی پدر در امور خانه داری عهده دار وظائف نبوده است باین حال امسال وقتیکه پسر را بارویا فرستاد بقدری دختر را مستعد و قابل دید که بقوتای حس و جان او را نیز فرستاد که تحصیل خود را تکمیل نماید.

**تغافل** - البته مراد من از این اختلاف راجع به نرومادگی نیست بلکه مراد اختلاف ساختن و استعدادی است ولی البته در یک خانواده قیاسی را که حضرت آقا نسبت به فرزندان دوست خود در نظر گرفته اند نمیتوان میزان قرارداد و من برای اثبات مدعای خود اقوال علمای عصر

که از روی پراهمین حسیه این اختلاف را تعیین نموده اند بقدری گه در نظر دارم تقدیم مینمایم و اگر بایل باشید صاحبان اقوال را با کتب آنها معرفی میکنم.

**الف** - در حیوانات اخس مخصوصاً طیور نوع نر همیشه زیاده از ماده است. کبوتر، طاوس، خروس.

**ب** - يك سلسله از حیوانات در کمالات طبیعی نوع نر آنها بر نوع ماده مزیت دارد مثلاً کمال بلبل و هزارستان بخواندن است قناری نر و بلبل نر، بیشتر و بهتر میخوانند.

**ج** - در تشکیلات قشونی کبوتری را که بعنوان کبوتر نامه بر استخدام میکنند شرط است که کبوتر نر را استخدام شود برای اینکه قوای او در طیران بیشتر و برای تربیت مستعد تر است.

**د** - میمون نر و ماده هر يك دماغشان از حیث وزن سنجیده شده نر ۵۴۰ گرم، ماده ۴۷۰ گرم تفاوت ۷۰ گرم.

**ه** - زن و مرد متوسط الخلقه دماغشان سنجیده شده مرد ۱۳۲۳ گرم زن ۱۲۱۰ گرم تفاوت ۱۱۳ گرم.

**و** - قسمت مقدم دماغ زن که مفرقه عاقله است ۵۴ سانتیمتر مکعب کوچکتر است از مرد.

**ز** - تفاوت وزن دماغ زن و مرد در سال اول تولد ۵۰ گرم سال دوم ۶۰ گرم سال سوم ۷۰ گرم سال دهم ۱۱۰ گرم است.

**ح** - استخوان زن قطع نظر از طرافت و کوچکی و لطافت که محسوس تمام از باب حس میباشد در ترکیبات شیمیائی استحکامش کمتر از استخوان مرد است.

ط - عضلات زن لطیف تر از مرد و حجم آن بطور متوسط به نسبت يك سوم کمتر است .

ی - وزن قلب در زن بطور متوسط ۲۳۰ گرم و در مرد ۳۰۰ گرم تحدید شده تفاوت ۷۰ گرم وایضاً وزن جمجمه در زن بین ۱۰۰ تا ۱۳۰۰ و در مرد بین ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ تحدید شده است .

و با این اختلافات شدید به عقیده بنده که در اکثر جهات خلقی متمایز هستند اگر بنظر تساوی نگریسته بود البته ناقص بود .

مبلغ بهائی - من از علم تشریح فقه الاعضا بکلی می نصیب هستم و نمیتوانم قضاوت کنم ولی امروزه می بینم در کلیه مال زنها حاضر نیستند در جهات حقوقی و عوانات اجتماعی از مرد ها عقب بمانند و این خود دلیل است که دوره حکومت اسلام یعنی دوره حکومت عدم تساوی حقوق بین زن و مرد تمام شده است .

نگارنده - روح اعتراض حضرت تعالی این بود که قانون اسلام از این حجه که افراد را بنظر تساوی نگاه نکرده قابل اجرا و عمل نیست و با مقدمات و عرایض سابقه الذکر جواب عرض شد و گمان میکنم خود حضرت تعالی هم تصدیق فرموده اید که تساوی و عدل حقیقی را اسلام در نظر گرفته و برای طرف پنج سیری پنج سیر و برای طرف يك چار کی يك چار ك منظور تعیین نموده است ولی روح این اعتراض به ملت بهائی بیشتر متوجه است .

مبلغ بهائی - ابتدا این اعتراض متوجه ما نیست زیرا اصلت بهائی افراد زن و مرد را متساوی بلکه زن را بر مرد از هر جهت مقدم می شمارد .

نگارنده - ببخشید حضرت آقا این مقام را که بنده ثابت نکردم که طبیعتاً بایستی زن و مرد در مقابل قانون بهمان نسبتی که اسلام بر نظر گرفته متمایز باشند و اگر بهائیت متابعت از اسلام کرده بود در این مورد حرفش حسابی بود - مقصود بنده اینست که روح عدم تساوی افراد در مقابل قانون حقیقتش با مبنای مضحکی در کتاب آسمانی شماست چنانکه نقطه اولی در (بیان) که شما آن را کتاب آسمانی می دانید میگوید :

الباب السابع من الواحد السادس فی النکاح و عدم جواز المهر از بدلاهل المدائن علی اکثر من خمس وتسعين مثقالاً من الذهب و لاهل القرى خمس وتسعين مثقالاً من فضة

یعنی باب هفتم از واحد ششم در نکاح و جایز نبودن مهر از برای اهل شهر بیش از نود و پنج مثقال طلا و از برای اهل ده بیش از نود و پنج مثقال نقره . و بهاء الله در (اقدس) که شما آنرا نیز کتاب آسمانی میدانید می گوید :

لا يتحقق الصهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب وللقرى تسعة عشر مثقالاً من الفضة

یعنی تحقق پیدا نمی کند صاهرت و ازدواج مگر با تعیین مهر به تحقیق تقدیر شده است از برای شهر ها نوزده مثقال طلا و از برای دهات نوزده مثقال نقره .

من تعجب دارم از بی لطفی حضرت آقا زیرا اسلام از برای دو موجود مختلف الخلقه وقتی امتیاز قائل میشود آقا یان اعتراض میکنند و آنرا لازم



السخ می شمارند ولی کتاب شمارا که بین شهری و دهاتی امتیاز قائل می شود تقدیس میکنند و حال آنکه دهاتی بود در هیچ نقطه از عالم در مقابل هیچ قانونی از قوانین حتی عارت همجیت موجب تفاوت نبوده قطع نظر از این حکم فرقه بهائی چنانکه معمول آنهاست حتی در سلام و جواب سلام بین زن و مرد امتیاز گذارده چنانکه (بیان) باین معنی ناطق و عمل خود آقایان برای مدعا شاهد است.

الباب الخامس من الواحد السادس فی حکم التسليم بان  
یسلمن الرجال بالله اکبر ویجب بالله اعظم والنساء یسلمن بالله  
ابهی ویجب بالله اجمل

یعنی باب پنجم از واحد ششم در حکم تسلیم است که سلام بدهند مردها به الله اکبر و جواب بدهند به الله اعظم و زنها سلام بدهند به الله ابهی و جواب بدهند به الله اجمل.

گذشته از این عرایض حضرت آقا فراموش نفرموده اند یک اعتراض شدیدتر کار بادل سوزی برای حوزه نسوان قانون ارث اسلام بود که فرمودند زن در اسلام نصف مرد از حقوق ارثی خود استقاره میکند گو یا حضرت تعالی قانون (اقدس) را در مورد ارث فراموش نموده اید که اولاد انان را یکسر از ارث محروم نموده است.

چنانچه میگوید:

و جعلنا الدار المسکونة و الالبسة المحصورة للذرية من  
الذکر ان دون الاناث و الوارثه لهو المعیط الفیاض (۱)

یعنی قراردادیم خانه مسکونی و البسه خصوصی میترای برای اولاد

(۱) لهو المعیط ظ.

ذکور و اولاد انان و ورثه دیگر حق ندارند بند بستیکه اوست عطا کنند فیاض بنده واقماً نمی فهم که شما فرقه بهائی که اینقدر سوخته و پرشته زنان هستی داین بی عدالتی را بچه تعبیر میکنید.

و با کدام دلیل فرزندان انان را یکسر از حقوق حق خود که بداهت تصویر این حق را میبکند سلب مینمائید مثلاً یک پدری که دارائی او منحصر آ چندین هزار تومان قیمت خانه مسکونی اوست با کدام منطق دخترش را پس از مرگ پدری خانمان کرده و از خانه بیرونش می کنید.

یکی از حضار - در این موقع فرمودند اصولاً رتربیت حوزه نسوان تا حال ترتیبی بوده است که این افکار را در شما ایجاد نموده ولی اگر بطور تساوی مازن و مرد را از ابتدای امر در یک محیط و به یک نحو در تحت تعالیم متساویه در آوریم خواهیم دید که در ترقی یا مصائب هم دوش خواهند بود یا زن جلوتر خواهد رفت.

تعارفده - چون همه مآذهی و معتقد بخدا هستیم بنده در اینجا میتوانم برای تأیید مدعای خود از رویه حضرت حق در بین عبار شهادت تاریخ یک استدلالی بنمایم و آن نکته اینست که خدای متعال البتة مصالح جامعه را بهتر از مایه داند جهت چیست که در دوره زندگی بشر در تشکیلات مذاهب هیچ پیغمبری از جنس زن مبعوث نشده و البته این تنهایی دلیل قاطعی نیست ولی تأییدی است برای اثبات عرایض بنده که دماغ زن دماغ قانون گذاری نیست لذا خدای تعالی از این جنس رسولی نفرستاده است مبلغ بهائی - بایک تبسمی که مشعر بود این فکر را بچه گانه

تصور نموده اند فرموده اند والله من از کارهای خدا خبر ندارم!

ولی می بینیم که جنبش نسوان در عصر کنونی حکایت میکند که جوامع برای آتیه باید طریق مشی خود را با حوزه نسوان تغییر دهند چنانکه درد نیای امروز می بینیم زن سفیر می شود ، زن وزیر می شود ، در پارلمان می نشیند .

**نگارنده** - موضوع بحث مائرتقی و تعالی نسوان و ورود آنها در جاده ترقی نبوده و اسلام هیچگاه از ترقی نسوان ممانعت و جلو گیری نکرده چنانکه مشاهده میکنید نسبت ترقی معارف نسوان در ایران مسلمان شاهد بر این مدعا است منتها بروفق همان اصل معروض سابق قوانین موضوع اسلام بمقتضای فطرت و طبیعت است .

اسلام میگوید زن در جامعه عهده دار وظائفی است که طبیعت بعده او گذاشته است و اگر بخواید در تمام شئون اجتماعی با مرد صاحب و همدوش باشد اولاً بواسطه ضعف قوای طبیعی از عهده بر نمی آید و ثانیاً وظائف طبیعی او را کسی نمیتواند عهده دار شود مثلاً بر فرض اینکه زن در تمام تکالیف اجتماعی وارد نموده و با مرد صاحب و همدوش باشد از دو حال خارج نیست یا وظائف اصلی و طبیعی خود را که عبارت از وضع حمل و شیر دادن طفل و پرورش فرزند و اداره امورات داخلی است بایستی عهده دار باشد یا آن وظائف را ترك کند در صورت اول تصدیق میفرمائید که این تحمیل شدید است نسبت بزنی که حامله مثلاً یا زن مرضه را که قوانین صحی و علمای طب هر از گونه دستورات برای آسایش آنها داده اند شما میگویید بایک مرد سالم و قوی همدوش و همقدم کار کند .

و در صورت ثانی که وظائف اولیه اصلیه خود را از دست بدهد تصدیق

میفرمائید که نظام اجتماع مختل و خطر انقراض نسل بجامعه متوجه خواهد بود .

چنانکه در آلمان که یکی از ملل راقیه دنیا است بواسطه ورود زنها در شئون اجتماعی بالفطره متوجه با خطر تقلیل نسل شده اند زیرا مطابق احصائیه که خود آنها داده اند در نمایشگاه موسوم به **احصائیه اقوانین ارثی و معرفت باوضاع زناشویی** این احصائیه را از نظر بینندگان گذرانده اند در آلمان در سنه ۱۸۹۰ هر زن شوهر داری دارای یکترزند بوده است و در سنه ۱۹۱۰ هر چهار زن شوهر داری دارای یک بچه بوده است و در سنه ۱۹۲۵ هر هفت نفر زن شوهر دار دارای یک طفل بوده و در سنه ۱۹۳۰ هر هشت نفر زن شوهر دار یک میوه زند گانی در دامن داشته .

برای اینکه در جلسات آتیه حضرات تعالی از اخلاقیات و روحیات اروپا و غرب دیگر برای نده استدلالت نکنید در اینجا من میل دارم این نکته را تذکره کنم که ترقیات مادی و صنعتی اروپا مائرتقی ها را مجبور نمیکند که در تمام مراحل تابع و مقلد آنها باشیم و مخصوصاً از برکت قرآن محمدی صلی الله علیه و آله بنده که یکتر مسلمان عامی هستم میگویم و از عهده بیرون میآیم که در اصول معارف و اخلاق و روحیات و مصالح معنوی عمومی حاضریم که قرآن را درست گرفته و در چهارسوی دنیا ایستاده و اشتباهات جوامع را در مقاماتی که بر خلاف قرآن رفته اند بآنها خاطر نشان کنم و این از برکت قرآن است .

**مبلغ بهائی** - یکی از اصول و قوانینی که بنظر عقیده بنده در اسلام در عصر خویش البته خوب بوده ولی امروز پسندیده نیست و جامعه

از آن استفاده نمیکند سهل است بلکه باعث شیوع اعمال منافی عفت است  
حد زنا است در اسلام برای حد زنا و ترتیب اجرای آن طریقی اتخاذ  
شده است که بنظر من برای جامعه مضرات -

اسلام میگوید زنا ثابت نمیشود مگر بشهادت چهار نفر مرد عادل که  
شهادت دهند آنهم به آنطریقی که تقریباً ممتنع است چنین شهادت واقع شود  
حتی اگر سه نفر شهادت بدهند و چهارمی شهادت ندهد آن سه نفر شاهد  
را حد خواهند زد چنانکه در زمان علی علیه السلام چنین قضیه واقع شد یعنی سه  
نفر برو قوع زانی شهادت دادند چهارمی از اداء شهادت خود داری کرد  
آن سه نفر را حد زدند بعلاوه مادر تاریخ نظر میکنیم می بینیم که هیچ  
دید و شنیده نشده است که در اسلام در مدت این هزار و سیصد و کسری يك  
نفر را حد زنا زده باشند زیرا این قانون عملی نیست و وقتی برای جامعه  
این قضیه مهم این نحو بی تنبیه و بی جریمه بماند البته آن جامعه روز بروز  
بر شایع اعمالشان افزوده خواهد شد مثلاً مطابق قانون اسلام اگر يك  
نفری که مامی ببینیم بفاحشه خانه می رود و قطع داریم که برای اتیان چه  
عملی رفته است قانوناً حق نداریم او را زانی بدانیم و قانون هم برای او هیچ  
وسيله اتخاذ نموده که تنبیه شود .

**تنگارنده -** هرگز گمان نمی کردم که يك نفر بهائی با علم بعد زنا  
در طریقه بهائیت حاضر شود که باین قانون اسلام اعتراض نمایند و بدهد در  
این مقام ناگزیرم که از حضرت آقا سوال کنم که شما وقوع زنا را برای  
اجراء حد بچه طریق ثابت می کنید .

**مبلغ بهائی -** در فرقه بهائی زنا بشهادت دو نفر ثابت میشود .

**تنگارنده -** نتیجه اجراء حد در جامعه چیست ؟

**مبلغ بهائی -** جلوگیری از اتیان بشایع .

**تنگارنده -** البته آقا تصدیق میفرمائید که قطع نظر از این نکته

یعنی جلوگیری از اتیان بشایع شارعین و مقنین الهی يك منظور دیگری از  
اجرای حدود دارند .

(بدیهی است این نکته را که عرض میکنم برای مؤمنین بعالم بعد از  
مرگ و معتقدین بمکافات و مجازات خدائی است) و آن منظور برائت  
ذمه افراد است پس از اجراء حد، مثلاً در مذهب اسلام که برای خوردن شراب  
تازیانه مقرر شده است اگر من شراب خوردم و در حتم اجراء حد شد از این  
بابت برای من دیگر عذاب آخرت نیست بهمین نسبت تمام حدود شرعیه .  
حالا من از حضرت عالی سؤال میکنم که اعتراض شما در ماده  
قانون اسلام راجع بکیفیت اثبات جرم است یا باصل مجازات که تازیانه است  
یا سنگسار کردن .

اگر اعتراض بطریق اثبات دارید که عمین اعتراض بر خود شما نیز  
وارد است زیرا در قانون بهائیت هم بر حسب اعتراف خود سرکار زنا ثابت  
نمیشود مگر بشهادت دو نفر پس هو کول بودن ثبوت این جرم به شهادت  
اگر نقص است بر خود شما هم وارد است و اگر راجع بسیاست و میزان  
تنبیه اشکال دارید من برای شما ثابت میکنم که اسلام از هرج و مرج و شیوع  
زنا با طریق بسیار عملی جلوگیری کرده است در صورتیکه بهائیت طریق را  
تا حدی تسطیح نموده است .

زیرا کتاب (اقدس) حد زانی و زانیه را اینطور تعیین نموده است .

قد حکم الله لكن زانی وزانیة دية مسلمة الى بيت العدل وهي تسعة مثاقيل من الذهب .

یعنی خدا حکم کرده است بر هر زانی و زانیه دیه مسلمة را به بیت العدل بدهد و آن دیه نه مثقال طلاست .

البته فراموش نمیفرمائید که متدینین بطریقه بهائی خود را مذهبی دانسته و مقتنین طریقه خود را داعی الی الحق میدانند این نکته سابق الذکر را هم تصدیق دارید که حدود مقرر در مذاهب برائت ذمه مجرم است از عذاب آخرت حالا از روی انصاف ما نظر میکنیم بین يك نفر مسلمان معتقد و يك نفر بهائی معتقد ببینیم کدام يك در موقع تسلط شهوت و غلبه هوای نفس مانع مذهبی دارند و از اتیان به زنا باعتبار قانون مذهب و ترس از شقاوت بعد از مرگ یا حدود مقرر خودداری میکنند .

يك زن مسلمان و يك نفر مرد مسلمان با شرط ایمان به مذهب خود میدانند که اگر بخواهند از آن عذاب نجات پیدا کنند مجبور اند بزناي خود اقرار نموده و سنگسار شوند چنانکه در زمان خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه يك نفر زن را روح دینی مجبور باقرار نمود در حالتی که گریه میکرد و میلرزید و میگفت من معصیت نموده و غلبه شهوت و عشق مرا مجبور کرد ولی چون طاقت عذاب آخرت را ندارم لذا اقرار میکنم بزنا که حد الهی بر من جاری شود و خدای را پاک و منزله ملاقات کنم و حضرت امیر المؤمنین حد را بر او جاری کردند حالیک زن بهائیه و يك مرد بهائی در موقع استیلاي عشق و شهوت آیا چه مانعی دارند که زنا کنند و هر يك نه مثقال طلا به بیت العدل بدهند و در عین حال مطابق مقررات مذهبی خودشان را مأجور دانسته و هم پاک و منزله بشمارند .

حال باید انصاف داد که آیا اسلام زنا را تصویب نموده یا بهائیت .

اگر حضرت آقا در ادیان نظر فرمائید «ولن تجد لسنة الله تبديلا» را مورد نظر قرار دهید خواهید دید که هیچ يك از قائدین روحانی و پیشوایان مذاهب در عالم حد زنا را جزای تقدی مقرر نفرموده اند بلکه تازیانه زدن و تعزیر کردن مقرر فرموده اند. اگر حد زنا را جزای تقدی قرار دهند مقدار این حکم این میشود که زنا کنید و جزای آن را بدهید و زبان فارسی تر زنا کردن بشرط جزا دادن جایز و حلال می شد. «برای پول دارها کباب و بی پول ها بوی کباب»... و عقلا این ظلمی است بین و آشکار زیرا اغنیاء و متمولین با زنان و دختران زنا می کنند و جزای خود و طرف خود را میدهند و کسی هم حق ندارد قانوناً یا نه اعتراض کند در این موقع که آثار کسالت در همه پیدا شده بود قرار بر خواستن از طرف حضار داده شد که هفته دیگر برای اتمام مذاکرات افراد بهمین نقطه حاضر شویم ...

شب جمعه ۲۳ شوال ۱۳۵۲

ساعت شش بعد از ظهر عمارت واطاقیکه من وارد میشوم همان است که هفته گذشته ورود نمودم !

چون اول من داخل شده بودم در حدود ده دقیقه تنها و با کشیدن سیگار و هجوم افکار این مدت را گذراندم در این وقت صدای درب بلند شده و پس از باز شدن حریف میدان مناظره یعنی حضرت آقای مبلغ بهائی تشریف آوردند پس از سلام و تعارف معموله آقای مبلغ بهائی بیانات ذیل را مقدمه مکالمه قرار دادند .

مبلغ بهائی - البته تصدیق میفرمائید که شخص باهر روحی که

تربیت شده و رشد نموده و لو اینکه تغییر محیط و فکر هم برایش حاصل شود باز آثار آن روحیات اولیه گاهی در اوضاع و احوالی اختیار ریزش میکنند مثلاً چون بنده در محیط طلبه گوی رشد نموده ام و بمباحثات آخوندی عادت کرده ام با آنکه همیشه سعی می کنم که اخلاق و ملکات آندوره را فراموش کنم باز گاهی بی اختیار تمرین جدید از خاطرم محو میشود و بدون اراده روش سابق در من ظاهر می گردد لذا من از بلند حرف زدن و طرز مکالمه هفته گذشته معذرت می طلبم .

**نگارنده** - اینکه بنده بحضرت آقا (یکی از حضار) در غیاب سرکار عرض کردم که خوب است از ورود در مقاله و دادویی داد خودداری کنیم برای اینست که ما با هم جنگی نداریم و مقصود ما ان کشف حقیقت و وصول بشاهراه هدایت است و فوق العاده از این اظهار حضرت تعالی خوشوقتیم که متوجه نیت و اراده قلبی بنده شده اید و امیدوارم خدای متعال هم مرحمتی فرموده و ما را از ورود در مراحل خود پسندی و اعمال غرض محفوظ دارد آمین یا رب العالمین .

در این موقع یکی از حضار جلسه گذشته تشریف آورده و بجه افراد را تکمیل نمودند شخص تازه و اردو قریب باین مضمون بیاناتی ایراد فرمودند .

**تازه وارد** - شما دو نفر در موضوعاتی که وارد بحث میشوید هر کجا صحت قول خود را مربوط و مستند بکتابی مینمائید لازم است ما هم آن کتاب را ببینیم .

**نگارنده** - البته فرمایش متینی است و بنده بنوبه خود عهده دار می شوم که هر وقت از کتابی استدلال نمودم و مورد قبول و انعام آقا نبو-

البته سند خود را حاضر نموده و ارائه خواهم داد .

**مبلغ بهائی** - بنده یک عرض دارم ممکن است استماع فرمائید .  
**نگارنده** - با کمال افتخار حاضریم فرمایشات سرکار را بشنوم و استفاده نمایم .

**مبلغ بهائی** - ما تا یک حد در عقاید با هم متحدیم و از آن حد بعد مورد اختلاف است خوب است طرز صحبت را تغییر داده و در مورد اختلاف بحث نمایم .

**نگارنده** البته این فرمایش حضرت تعالی کاملاً پسندیده است ولی من بطوریکه هفته گذشته عرض کردم عظمت مقنن اسلام را از قوانینش درک نموده ایمان آورده ام و اگر قانونی بهتر و نافع تر از قوانین اسلام مشاهده نمایم البته با کمال خضوع سر تسلیم فرود آورده ایمان می آورم لهذا اگر اجازه فرمائید بهمان طریقی که حضرت عالی ورود فرموده اید به همان ترتیب هم بنده جواب عرض کنم البته بنده هم بعد از آن وعده ایضی دارم که عرض خواهم کرد .

فعلاً حضرت تعالی با ایراد بیک قسمت از اصول و قواعد اسلام مستدل هستند و منفر ما بدین قوانین چون دیگر قابل عمل نیست لذا در وجه حکومت قرآن ختم شده و بایستی قانون تجدید شود .

**یکی از حضار** - ببینید آقا ما وقتی طبیبی را حاذق تشخیص دادیم و بعد معلوم شد که ایمان آورده ایم دیگر معقول نیست در نسخه اش تردید یا اظهار عقیده نمائیم پس خوب است اول ببینیم این طبیب حاذق است یا خیر .

**مبلغ بهائی** - بعلاوه بهر دلیل که شما طبیب را شناخته و حذاقش را

تشخیص داده اید اگر ما دیدیم همان دلیل دوا این طبیب هم هست قبول میکنیم و الا ورود دو کلمات و قیاس آنها چه نتیجه خواهد داشت باضافه ممکن است خیلی طول بکشد.

**تکامل نده** - اولاً بنده طبیب را از معالجاتش شناخته ام زمینه را هم که فعلاً تعقیب میکنیم همان زمینه است و ثانیاً طول کشیدن مطلب اهمیت ندارد زیرا از طرف سرکار بطوریکه من سبق هستم بهترین عبادات همین تبلیغات است و در حقیقت حضرت تعالی اضافه بر اداء وظیفه بیک عبادت مهمی از عبادات مذهبی خودتان مقدم هستید در این صورت هر چه مذاکرات ما طولانیتر شود اجر سرکار زیاد تر خواهد بود.

بنده هم چنانچه قبلاً عرض کردم مقصودم کشف حقیقت است و چنانچه ملاحظه میفرمائید تمام مذاکرات جلسه گذشته را با کمال بی غرضی یادداشت نموده ام (اشاره بهمین اوراق که همراه داشتم) چه حرف فراموش میشود ولی بنده از اتمام مذاکرات با مراجع باین یادداشتها میتوانیم قضاوت کنم و نتیجه بگیرم.

اما اگر ورود و ادامه جلسات مادر این نقطه اسباب زحمت است منزل دیگری هست که در آنجا بتوانیم مذاکرات خود را ادامه دهیم زیرا بنده از این مذاکرات بیش از هر چیز لذت میبرم و در مذهب و طریقه خود از تمام عبادات و خدمات به این مطلب بیشتر اهمیت میدهم.

در این موقع حضرت آقاسی مناظر محترم من رشته بیانات جلسه گذشته را شروع فرموده و باین طریق افتتاح سخن فرمودند.

**مبلغ بهائی** - در کلیه قوانین و در کلیه ممالک همیشه اوقات و در تمام محاکم هر کسی مأخوذ است با اقرار خود، یعنی مثلاً اگر آقا (یکی از

حضار) اقرار کردند که من بکتمان مقر و ضم یا اقرار کردند که سر کسی را شکسته ام البته این اقرار در باره ایشان نافذ است و ایشان در مقابل اقرار خودشان مأخوذ خواهند بود و البته بر طبق مقررات قانونی مجازات خواهند شد ولی در اسلام اگر کسی اقرار کند که من زنا کرده ام و وظیفه قاضی و حاکم اینست که او را تنخوف نموده و القاء شبهه کند و از او پذیرد تا آنکه مرتبه چهارم در چهار مجلس تکرار بر اقرار نماید آنوقت قاضی حکم با جرائد حد نماید.

**تکامل نده** - ما احکام اسلام را میتوانیم از جهات مختلفه تقسیم کنیم یکی از آن جهات راجع بنظر شارع است از حیثیت عمل کردن یا عمل نکردن لذا عرض میکنم در اسلام احکامی است که شارع امر و میل با جرایم داشته است مثلاً اغلب از احکام.

و یک قسمت احکامی است که مورد میل شارع بوده است عمل کردن بآن ولی بطور وجوب امر نکرده مثل حضور قلب در نماز و یک قسمت احکامی است که روی مصالح اجتماع امر و وجوبی صادر کرده و تأکید هر فرموده است ولی بر حسب یک مصالح دیگری میل به اجراء و عمل نداشته است مثل حد زنا چه نظر قائل اسلام این بوده که در جامعه مسلمین حتی تقوه باین عمل هم نشود بنا بر این حد زنا را تا این درجه سخت گرفته و برای حفظ نوامیس و فروج اهلیتی بی متها قائل شده است و چون از مهمترین مسائل اجتماعی دانسته لهذا تحقیق در این قضیه را بیک نحو اختصاصی مخصوص داشته است چنانکه همه جا شهادت بدو نفر ثابت میشود ولی در زنا چنانکه خود آقا فرمودند به چهار نفر و این شد تحقیق باعتبار شدت مجازات است.

البته اگر اسلام هم برای نوامیس قیمتی قائل نمیشد و نه مقال طلا برای دیه و حد و نامقرر میداشت بهمان نسبت در تحقیق موضوع هم سهل انگاری مینمود ولی اسلام برای ناموس مسلمانها قدر و قیمت قائل شده و از این جهت این شدت تحقیق منحصر است به مورد زنا و ادر سایر موارد و حدود اجتماعی هر کسی مأخوذ است باقرار خود مثل سایر قوانین دنیا.

مبلغ بهائی - از جمله قوانینی که در اسلام هست و البته امروز قابل عمل و اجرانیت خشوتی است که اسلام نسبت به کفار یعنی نسبت به غیر ملت اسلام در نظر گرفته و چنانچه ما می بینیم که یهودی در اسلام حق لباس پوشیدن و حق ورود در حمام ندارد و به شهادت قرآن که میگوید «قاتلوا المشركين كافة» تمام ملل غیر از اسلام بایستی کشته شوند و مسلمانان باید بر آنها تسلط داشته باشند.

و در جای دیگر قرآن میفرماید «لا تتخذوا اليهود والنصارى اولیاء» البته امروز این قانون عملی نیست زیرا ما می بینیم همان کسانی را که اسلام حکم بر قتل آنها داده بود فعلاً در همه جا بر مسلمانها حکومت دارند.

نگارنده - نمیدانم مقصود حضرت تعالی چیست یعنی میفرماید اسلام با سایر ملل در عین قدرت چگونه معامله کند آیا قدرتی از زمان سلطنت و خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که تقریباً بر تمام بنیای متمدن آنروز حکومت داشت بالاتر فرض میشود؟ آیا نشنیده اید که در یکی از حدود مملکت اسلام بیک دختر یهودیه اهانتی شده بود این سلطان مقتدر بیک شب گریه کرد و فرمود من سلطان مسلمین باشم و در حوزه حکومت اسلام حقوق یک دختر یهودیه که در تحت سرپرستی ما است تضییع شود؟ آیا این

خشونت است نسبت به یهودی که سلطان اسلام مجری داشت؟

و اگر مراد شما از خشونت، مفاد این آیه قرآن است که میفرماید «لا تتخذوا اليهود والنصارى اولیاء» یعنی یهود و نصارا را بر خودتان تسلط ندهید و دوست نگیرید کاملاً بی انصافی است زیرا قانندی که میخواهد بر تمام عالم حکومت کند و در زمان خودش با حسن تدبیر ارکان اقتدارات سلاطین را درهم شکسته آیا نباید برای حفظ این قدرت و استقلال و بقای این عزت و عظمت در پاره امت خود دستوراتی صادر کند؟

آیا تصدیق ندارید که یک مملکت مغلوب همیشه مترصد است باقتضای حسن انتقام بر ملت فاتح تسلط پیدا کند؟

آیا حصول این سلطه را بطور اغلب غیر از مجرای معاشرت و دوستی میدانید؟ خیال میکنم هر عاقلی این عرایض بنده را قبول کند.

اینست که قائم مقدس اسلام با نظر دور بین خود این امور را پیش بینی فرموده و دستور داده است که ای ملت فاتح بدوستی ملل مغلوبه اغفال نشوید و راهی برای تسلط آنها بر خودتان باقی نگذارید.

اینکه فرمودید یهودی حق حمام رفتن در مملکت اسلام ندارد البته بروفق همان بنا و جلو گیری از خلط و آمیزش است مخصوصاً اسلام به یهود بدبین تر از سایر ملل بوده چنانکه امروز.....

(در اینجا ممکن است بنده با علل ثابت و احوال قویه ثابت کنم که چرا ملت یهود نسبت به کلیه ملل و اقتدارات مهم بنظر بعض نگاه میکنند ولی چون این یادداشتها در اطراف مذهب است نه اجتماعیات و سیاست لذا از ذکرش خودداری میکنم).

قطع نظر از این عرایض روح این اعتراض بخود آقایان پیشتر متوجه است برای اینکه قانون اسلام ملل دیگر را بیکی از سه امر مختار نموده :

۱- مسلمان شدن

۲- جزیه دادن و در تحت حمایت اسلام بودن و از نظام وظیفه معاف بودن

۳- جنگ کردن و کشته شدن.

ولی قانون (بیان) که شما آنرا کتاب آسمانی میدانید نسبت بملل

دیگر یعنی غیر مؤمنین بیاب و بیان اینطور دستور میدهد .

الباب السادس والشعر من الواحد السابع فی ان الله قد فرض

على كل ملك يبعث فی دین البیان ان لا يجعل احداً على ارضه

ممن لم یدين بذلك الدين وكذلك فرض على الناس كلهم اجمعون!!

یعنی واجب است بر هر سلطانی که در دین بیان بسلطنت میرسد اینکه

احدی را در زمین خودش باقی نگذارد از غیر مومنین بدین بیان و همچنین

این حکم یعنی کشتن تمام افراد بر تمام افراد مؤمنین بدین بیان واجب

است .

و همچنین حضرت بهاء الله در لوح احمد میگوید . سن شعلة النار

على اعدائي وكون البقاء لاجبائي

حالانصاف لازم است آیا اسلام امر بخشونت نموده یا مصلح کل

و نبی روح و ریحان .

در مقام انصاف آیا کدامیک امر بخشونت است .؟

اسلام در متباعد رجحان اقتدار ، ملل غیر مسلم را تحت سرپرستی خود

منزل و ماوی داد و در مقابل يك مالیات مختصر (جزیه) مال و جان و ناموس

آنها را حفظ می کرد مثل مال و جان و ناموس خود مسلمانان ، به زبان امروزی

این مالیات مختصر (جزیه) در مقابل معاف بودن آنها بود از جهاد ( نظام

وظیفه) ولی قائل مذهب و طریقت شما به يك اقتدار خیالی و تسلط موهوم

می گوید تمام ملل را از روی زمین بردارید .

من نمی خواهم بزبان جسارت حرف بزنم زیرا عقائد هر ملتی هر چه

باشد وقتی عقیده شد و ایمان آمد مقدس است ولی از خداوند متعال مسئلت

مینمایم هر يك از ما را که در اشتباه هستیم براه راست هدایت فرماید .

نکنند دیگر چنانچه قبلاً عرض شد اسلام در مقابل يك مالیات مختصری

جان و مال سایرین را حفظ میکرد ولی (بیان) یعنی کتاب آسمانی شما

می گوید :

الباب الخامس من الواحد الخامس فی بیان حکم اخذ

اموال الذين لا یدينون بالبیان و حکم رده وان دخلوا فی الدين لا

فی البلاد التي لا یمکن الاخذ یعنی غیر از مؤمنین به (بیان) هر کس

هر چه دارد باید از او گرفت و اگر بعداً داخل دین بیان شد باید باو رد

نمود .

اولاً نسبت خشونت را باید نگرست که با اسلام سزاوار است یا به

تابعین (بیان) ثانیاً نمیدانم معتقدین (بیان) در تناقض بین این دو حکم چه

می کنند ؟

یکجا کتاب شما میگوید احدی را روی زمین نگذارید یکجا میگوید

اموال مردم را بگیرد بعداً اگر مؤمن شدند به آنها رد کنید .

اگر واقعاً کسی را نباید گذاشت دیگر حکم ثانی مننی ندارد قطع



نظر از عرایض فوق همین مقالت را که حضرت تعالی خوشنود تعبیر میفرمائید و ملت بهائی این عنوان را درست آویز خود قرار داده می گویند مردم باشمشیر: مسلمان شدند حضرت عبدالبا در **مفاوضات** تحسین نموده و شما در این اعتراض برخلاف رویه و فکر مولای خودتان حرف میزنید. زیرا در مفاوضات در ذکر احوالات حضرت محمد صلی الله علیه و آله در صفحه ۱۴ می گوید:

«غزوات حضرت محمد حرکت دفاعی بود و برهان واضح آنکه، «سیزده سال در مکه چه خود و چه احبابش نهایت اذیت را کشیدند و درین «مدت هدف تیر جفا بودند بعضی اصحاب کشته شدند و اموال بیغما رفت» «و سایرین ترک وطن مألوف نمودند و بدینار غارت فرار کردند و خود حضرت «را بعد از نهایت اذیت به مصمم بقتل شدند لهذا هدف شب از مکه بیرون رفتند» «و بمدينه هجرت فرمودند با وجود این اعدا ترک جفا نکردند بلکه تاجبشه» «و مدينه تعاقب کردند و این قبایل و عشایر عرب در نهایت توحش و درندگی» «بودند که بر ابره و متوحشین آمریکا نزد آنها افلاطون زمان بودند زیرا» «برای آمریکا اولاد خویش را زنده زیر خاک نمی نمودند اما اینها دختران» «خویش را زنده زیر خاک می کردند و می گفتند این عمل منبعث از حمیت» «است در چنین موقعی محمد مجبور بحرب با چنین قبائل وحشی گشت» «این است حقیقت حال ما تعصب نداریم و حمایت نخواهیم کرد و با نصاب» «میگوئیم»

با این تصریح قائل به اثبات بنده تصور نمی کنم دیگر انصاف باشد آقایان، که آقایان بهائی آیه «**قاتلوا المشركين كافة**» را که مخدوم و بیک سال مخصوصی بوده این طور تعمیم دهد و خوشنود تعبیر نموده و بر اسلام اعتراض فرمایند.

**مبلغ بهائی** - از جمله قوانینی که در اسلام دیگر مورد عمل نیست اصل حرمت رباست چنانچه قرآن میفرماید: «**احل الله البيع وحرم الربا**» **احل الله البيع مثل الربا**» تصدیق میفرمائید که این قانون امر و رد در هیچ جای دنیا مورد عمل نیست حتی يك تاجر مسلمان حاضر نیست برای بفروشد و صرف برات نگیرد یا فلان بانک حاضر نیست بشما قرض الحسنه بدهد و معاملات ربوی در بین خود مسلمانها معمول و متداول است حتی در محاکمات نونی تا تومانی سه شاهی حکم صادر شده و محاکمه میشود. **تفاوت** نه: خوب است لطفاً مرحمت فرموده تکلیف بفرمائید بین عملی نبودن قانون یا نمید نبودن آن با عمل نکردن افراد نمیدانم مقصود آقا از این بیان چیست؟

اگر میفرمائید قانون حرمت ربا را مردم اسلام و غیر از اسلام عمل نمیکنند لذا این قانون بایستی نقض شود. این فرمایش منطقی نبوده و مورد قبول نیست.

زیرا باتفاق تمام ملل و ادیان و رأی قطعی تمام اطباء و کترهای طب مشروبات الکلی برای هر مزاجی مضرو حیات بشر را بر میگذراند و چون تهدید میکند با وجود این در تمام دنیا اغلب مردم مشروبات الکلی را استعمال می کنند حتی در مذهب و کانون تمدن یعنی آمریکای متقدم و قوی قانون منع الکل لغو شد جشنها گرفته و شادی ها کردند قانون منع الکل را بصورت مجسمه قبیحی ساخته در میدان عمومی دار کشیدند با این قیاس پس خوبست حضرت عالی بفرمائید چون مردم در دنیا عامل بقانون حرمت الکل نیستند پس دور حکومت اسلام گذشته و بایستی مثلاً کتاب دیگری و قانون و شریعت دیگری بیاید و با استعمال مشروبات الکلی امر نماید.

و اگر مراد حضرت تعالی این است که این قانون (منع ربا) برای جامعه مضرت است و از این جهت بایستی نقص شود خیال میکنم در این صورت یا از اقوال بزرگان و علمای اجتماعی اطلاع هستید و یا عمل ندارید در قضایای مورد بحث تعمق بفرمائید زیرا خطراتی که از احتکار سرمایه دنیا را تهدید نموده و با بلیات و صدماتی که دنیا بواسطه شیوع ربا خواری مواجه شده از قبیل فقر، و حسد بین فقیر و غنی، پیدایش احزاب اشتراکی، رکود و وقوف تجارت، جنگهای اقتصادی بیرون از حد تعدیل و شمار است.

اگر حضرت تعالی جرائد خارجه و مجلات علمی و اجتماعی را مطالعه بفرمائید مشاهده خواهید فرمود که در ضمن افکار و چاره جوئی بزرگان و مصلحین اجتماعی آخرین و بهترین راهیکه برای علاج بنظر آمده است جلوگیری از ربا خواری است و بنده تعجب میکنم از قاندهای مدعی باشد برای بر صلح عمومی آورده و انحاء و وطن پرستی نموده چطور و بچه قانده ربا را احلال شمرده و تجویز کرده است و حال آنکه بعقیده تمام علمای کنونی و شهادت حس و وجدان در نظر هر عاقلی ریشه منازعات از اصل احتکار سرمایه در دنیا روئیده.

مثل مدعی صلح عمومی و مصوب ربا مثل باغبانی است که درختی را آب و کود داده در هوای مقتضی غرس کند و هر روز در توجه و رشد آن درخت مواظبت کند و اگر از او سؤال شود که چه میکنی بگوید میخواهم ریشه این درخت را از زمین براندازم.

با این مقدمات حضرت تعالی البته تصدیق خواهد فرمود که اقوال علماء و عقلای دنیا با حرمت ربا موافق است نه با حلیت و جواز آن تا از این راه بتوان قانون اسلام را ناقص و (اقدس) را ناقص او بدانیم. و ثانیاً خوب است

لطف فرموده در صفحات تاریخ راجع بصر محمدی مطالعه و دقیق فرمائید تا بعلمت حرمت ربا بهتر پی ببریم چرا که در عصر ختمی مرتبت علیه السلام حضرات یهود و اولاد اسرائیل در احتکار سرمایه و اشاعه ربا کار را بجائی رسانده بودند که برای افراد ملت هیچ چیز باقی نگذاشته حتی در بعضی از مواقع که مدیونین از عده اداء منافع دین خود بر نمی آمدند مجبور میشدند که زنهای و دخترهای جوان خود را به بنی و فحشاء مجبور نموده ادا دین کنند باین جهت قرآن مجید از لسان خالق حمید فرمود:

« وَلَا تَكْرِهُوا أَنْتُمْ عَلَى الْبِغَاءِ أَنْ تَرَكَوا تَعَصًّا »

یعنی زنان و کنیزان خود را اگر بخواهند عقیف باشند بفحشاء منکر امر نکنید.

قطع نظر از این مقدمه حرمت ربا در اسلام فقط روی اصل دستگیری و مساعدت نسبت بفقر است لذا قرآن ربا را در مقابل صدقه قرار داد **يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ** و باز میفرماید: **وَأَنْ تَمَانِ ذُو عَصْرَةٍ فَنُظِرَ لَكَ مِيسِرَةٌ**، و آن تصدقوا خیر لکم یعنی اگر کسی در موقع بیچارگی دست قرض دراز کرد و جودان انسانیت اجازه نمیدهد که ربا از او اخذ شود بنا بر این حرمت ربا در مقامی است که کسی بیچاره باشد و نتواند وسیله نجاتی برای خود فراهم کند در این صورت روح هر انسانی تصدیق می نماید که از چنین شخصی نباید ربا گرفته شود حالا اگر تژاد نجیب حضرت اسرائیل این معنی را درک نکند و یا قاندهائی برای جلب نظر این حوزه نجیب از حوزه بشریت، از اولاد اسرائیل متابعت و یا موافقت نموده باشد حرف دیگری است. نتیجه آنکه اگر افراد فرقه بهائی بنواهند انصاف دهند تصدیق میکنند که در صلاحیت جواز ربا علماء و عمالاجز طایفه یهود

موافق دیگری نداشته و هیچ قاعده‌ای در دنیا این اصل خانمان‌سوز را تجویز نکرده است ( اینجا يك نکته ایست که اشارتاً گفته می‌شود و آن راجع باصول بانك‌داری است در دنیا، که امروزه یکی از وسائل مهم آسایش اجتماع بشری تشکیلات بانك است در دنیا و اگر این یادداشتها یادداشت اجتماعی میبود روح اسلام را نسبت به بانك‌داری از نظر خواننده محترم می‌گذراندم مبلغ بهائی : از جمله قوانینی که در اسلام هست و امروز قابل اجرا و عمل نیست قانون ازدواج اسلام است زیرا اسلام اجازه می‌دهد که دختر در نه سالگی آزاد و مختار نفس خود بدهد و بتواند شوهر کند و حال آنکه کلیه قوانین دنیا حتی قانون مملکت ایران این اصل را رد نموده و سن‌های بالاتری برای ازدواج در مورد دختر در نظر گرفته و در نه سالگی اجازه ازدواج در هیچ جای دنیا و هیچ قانونی در دختر داده نمی‌شود و این خود دلیل است که دوزخ نمودن اقتضای این قانون گذشته و دیگر قابل اجرا نیست زیرا دنیا با الفطره و بالطبع دیگر زیر بار این قانون نمیرود .

نگارنده : يك نکته ایست در این مقام که اغلب معترضین بدون توجه باین نکته اعتراض نموده و می‌نمایند و چنین خیال کرده‌اند که اسلام سن برای ازدواج در دختر نه سال قرار داده و حال آنکه اینطور نیست و این تصور اشتباه است و از راه عدم تعمق در مبانی فقه اسلام پیدا شده است زیرا از فروع فقهیه و تصریح فقهاء ما می‌توانیم این استفاده را نموده و رفع این اشتباه را از معترضین بنمائیم باین بیان که بگوئیم اسلام در حقیقت برای دختر و بلوغ قائل شده است يك بلوغ و بلوغ عبادی (برای ورود دختر در مراحل عبادت) و يك بلوغ رشدی (برای ازدواج و اختیار شوهر) و البته در این

تفکیک حکم و مصالحی است که یکی از آن مصالح این است که چون دختر در هر جامعه با واسطه حب جنسی مورد طمع و دستبرد افراد جامعه است و جامعه هم هیچوقت از عناصر ردل و دنی الطبع حیوان صفت خالی نیست و مرحله نه سالگی اول روزی است که ممکن است دختر خود را شناخته و طرف توجه اشخاص واقع شود لذا اسلام دختر را در کمال نسیع سنین یعنی آخرین روز نه سالگی الزاماً در تحت قیود و عناوین مذهبی می‌آورد و او را مجبور میکند باتیان فرایض و واجبات و توجه به مبدأ و ترس از عذاب بعد از مرگ و مجازات در روز قیامت و البته این نکته هیچ کجا قابل تردید نیست که آنچه می‌تواند بشر را در هر مقام از ارتکاب شایع حفظ نماید فقط راع مذهبی و ایمان بسعادت و شقاوت روحی و ترس از خالق و بالاخره روح تدبیر است و چون اسلام میخواهد دختر از تعرضات جامعه محفوظ بماند لذا اولین روزی که دختر خود را شناخت و دارای بعضی احساسات شهوانی شد اسلام او را به تعبد احکام دینی و اخذ تعلیم و تکالیف مذهبی مقید می‌کند و به بیان دیگر او را مکلف دانسته مورد ثواب و عقاب قرار می‌دهد تطمیع بهشت (سعادت روحی) و تخویف از جهنم (شقاوت روحی) می‌کند و البته این نکته در نزد جناب عالی هم مورد انکار نیست که بقانون طبیعت و اکثریت دختر در انتهای نه سالگی و ورود به مرحله دهم از زندگی آثار داری در خود مشاهده میکند که قبل از آن ندیده و دوره طفولیت خود را بشاهده پاره آثار خاتمی می‌دهد و این خود يك دلیل طبیعی است که بحکم طبیعت از این روز دختر قدم در مرحله گذاشته که تا حال فاقد آن بوده است ولی بهمین دختریکه اسلام تکلیف عبادت نموده و او را بقیود مذهبی مقید نموده اجازه ازدواج نداده زیرا اسلام برای ازدواج اصولاً تعیین سن مخصوص نموده زیرا قانونی که میخواهد

بر تمام دنیا و در تمام مناطق حکومت کند اگر برای ازدواج در دختر سنی معین کند آن قانون ناقص است باین بیان (در این موقع من از آقای مبلغ بهائی سوال کردم آیا در تعالیم بهاء الله در مورد ازدواج برای دختر سنی تعیین شده است ایشان فرمودند بلی سن یا نوزده سالگی در دختر) که تجربه و عمل و تأثیر آب و هوا در مناطق مختلفه، ما ثابت میکند و میفهماند که رشد اشخاص در نقاط مختلفه کمره ارض بالسویه نیست مثلاً در مناطق بارده ممکن است دختری در شانزده سالگی دارای شد شود و طبیعتاً قابل ازدواج و اختیار شوهر باشد و در مناطق حاره در ده سالگی یا دوازده سالگی، فرقی که ما برای قوانین آسمانی و قوانین بشری قائل هستیم همین است که قوانین بشری ممکن است خط و اشتباه کند ولی قوانین آسمانی از خط و اشتباه مصون است و اگر بنا بود که قانون مقدس اسلام برای ازدواج در دختر مثل قانون بهائیت تعیین سن میکرد البته ناقص بود زیرا شخص مقیم در هندوستان دخترش در ۹ سالگی رشد دارد ولی شخص مقیم در سوئد و نروژ دخترش در ۱۶ سالگی هم رشد ندارد و چون در مقابل قانون آسمانی هیچ فردی نباید از حقوق حقه خود بی بهره بماند و یا آنکه تحمیلی بر فردی از افراد بشود لهذا اسلام يك ميزانی در نظر گرفته که هیچ فردی از افراد بشر مورد تعدی و تعریض واقع نشده و از حقوق حقه خود بیسای و بر طبق امر خلقت و طبیعت استفاده نمایند یعنی برای قابلیت ازدواج در دختر میزان ازدواج در آدمستان چون از اتمام نه سالگی زودتر برای هیچ دختری در هیچ نقطه رشد حاصل نمی شود بشهادت آثار طبیعی لذا در سنی که از نه سال بپایار شد آمد دختری تواند ازدواج نماید. نتیجه آنکه محلاً حفظ فرمودید که روح قانون اسلام برای دختر ها و حوزة بکار و بلوغ فرض نموده یکی بلوغ عبادی با آن نظری که معتقدیم

حفظ نموده امیس داشته است چنانکه قبلاً عرض شد یکی هم بلوغ رشدی و قابل تزویج بودن بمعنائی که ثانیاً بعرض رسید.

**مبلغ بهائی** این تفکیکی است که شما بیان میکنید و البته در این قول منفرد هستید زیرا هزار و سیصد سال است که مادر اسلام می بینیم دختر نه ساله را عقد میکنند و خود پیغمبر اسلام دختر خود را عملاً در نه سالگی بختا نه شوهر فرستاد و شما منکر هستید.

**نگارنده** - گویا حضرت تعالی توجه بعراض بنده فرمودید بنده عرض نکردم که در اسلام دختر نه ساله عقد نشده است و یا اجازه تزویج با او داده نشده من عرض کردم میز آن و ملاک ازدواج در دختر رشد است نه سالگی یعنی نه ساله بی رشد قابل تزویج نیست و نه ساله رشیده قابل ازدواج است و اینکه حضرت تعالی بعمل پیغمبر ﷺ استدلال فرمودید (علی فرض صحت این خبر که فاطمه سلام الله علیها در نه سالگی بختا نه شوهر رفته باشد) بنده بهمان قضیه استدلال میکنم که دختر پیغمبر رشد داشته زیرا که مدت شوهر داری او نیز نه سال بوده و در نه سال دارای پنج فرزند شده و این خود دلیل است که در مناطق حاره دختر در نه سالگی دارای رشد بوده و اوضاع طبیعی و ساختمان عنصری با اجازه تزویج میدهد و بنا بر مایش خودتان که خبر نه سال شوهر کردن دختر پیغمبر را قبول دارید و استدلال بآن فرمودید استدلال من بهتر تمام میشود که ازدواج دختر پیغمبر ﷺ روی اصل رشد بوده نه روی اصل نه سالگی و الا دختری که اوضاع طبیعی او رشد نداشته باشد در ظرف نه سال دارای پنج فرزند نمی تواند بشود.

**مبلغ بهائی** - تمام فقهاء در کتب فقهیه میزان دانه سالگی قرار

دارد و بدون شرط .

**تکلیف نکرده :** این اقتراء است به فقهای اسلام زیرا در هیچ متنی از متون فقه فرعی ملاحظه نخواهید فرمود مگر آنکه رشد را شرط صحت عقد دانسته اند .

**مبلغ بهائی -** عجب است جناب عالی قولی را میگوئید که هزار و سیصد سال است مآخلاف آنرا مشاهده کرده ایم خود من در خراسان صد ها دختر دوازده ساله عقد کرده ام بملاوه در اوراق نکاحیه ما مشاهده میکنیم همیشه نوشته شده است **البالغة العاقلة البکر الرشیده**

**تکلیف نکرده -** تعجب میکنم از حضرت مستطاب عالی خودتان میفرمائید در اوراق نکاحیه برای صحت عقد لفظ رشیده را قید می کنند این عین ادعای بنده است که شرط جواز تزویج در زن رشیده بودنست و همین رشیده بودن يك معنای عامی است که مقنن اسلام در نظر گرفته برای اینکه در تمام مناطق مختلفه همه افراد بطور تساوی از حقوق طبیعی خود استفاده کنند ولی اگر مراد جناب عالی اینست که می خواهید مسلمانان را دختر نه ساله غیر رشیده را عقد نموده و بخواه شوهر فرستاده اند و این عمل را نقص قانون تشخیص داده اید کاملاً بی انصافی است زیرا که مسلمان ممکن است زن اکتد یا شراب بخورد پس خوب است جناب عالی بعمل استدلال، و بفرمائید که مثلاً اسلام شراب و زنا را حلال نموده زیرا مسلمین زن نامیکند و شراب میخورند پس باید این قانون نقص شود بنده تصدیق میکنم که در حوزه اسلام مثل سایر حوزه های بشری اشخاص خود پسند جانی زیاد بوده و هستند که ابتدا با ارتکاب یک سلسله جنایات مکت و شر و بی فراهی نموده بعد درس کهنوت و پیری بنام عقد و ازدواج جنایات دیگری کرده اند و خانواده های فقیر از روی جهل و بیچارگی

غریزان نورس خود را به بدبختی دچار و گاهی هم بوادی عدم سوق داده اند ولی این جنایات که پرده قانون روی آن می کشند و بعضی آخوند نماها آن پرده ها را زینت می کنند و همانطور که فرمودید لفظ رشیده را در اوراق نکاحیه میگذارند دلیل نقص قانون نیست (چنانکه عمل زشت شاگرد میزان غلط بودن درس استاد نمیشود) بنده واقعاً با روح دینی خود این خود پرستان را در جامعه اسلام مسلمان نمیدانم به آن معنی که حضرت ختمی مرتبت فرموده است .

**مبلغ بهائی -** يك دليل مهم كه قوانين اسلام ديگر عملي نيست همين است كه دول و ممالك مختلفه قانوني بر خلاف آن وضع نموده اند حتي مملكت ايران كه براي ازدواج در مورد دختر سن شانزده سالگي را در نظر گرفته است .

**تکلیف نکرده -** تکرار می کنم که اولاً عمل يك نفر مسلمانان مقرر در حوزه اسلام اجتماعاً میزان سحت یا نقص قانون نیست، ثانیاً قانون مملکت ایران برای ازدواج تعیین سن نکرده است و کاملاً از قانون مقدس اسلام متابعت نموده مستثناً لفظ عوض شده است اسلام رشد تعبیر نموده و قانون مملکت ایران استعداد جسمانی تعبیر کرده است. ممکن است قانون مملکت ایران را بیاورید تجدید مطالعه بفرمائید تا معلوم شود که متن ابد تصریح بسن معینی نموده است چنان که اسلام هم تصریح نکرده است اسلام بر شد میگوید قانون مملکتی استعداد جسمانی میگوید و البته این قانون صحیح و تمام است زیرا مثلاً در گیلان که یکی از ولایات ایران است ممکنست دختر در بیست سالگی استعداد جسمانی (رشد) پیدا کرده قابل ازدواج و مشمول

این قانون شود ولی در خوزستان که یکی از ولایات دیگر ایرانست دختری در دوازده سالگی مشمول این باشد هر دو بیک طریق و بالسویه از این قانون استفاده حقوقی خود را مینمایند .

**مبلغ بهائی** - اگر این طور است چرا بعضی از آخوندها فریادشان بلند است و داد میزنند که دین از دست رفت .

**نگارنده** - عجب استدلالی میفرمائید مگر فراموش فرموده اید در سنوات قبل و دوره هرج و مرج سالی چندین مرتبه برای موضوعات مختلفه دین از دست میرفت، البته عالم عامل و مسلمان حقیقی هیچوقت چنین حرفی نمیزند غوغا و جنجال فلان آخوند بی سواد و بالاخره اعمال و عقاید ملانماها چنانکه قبلا هم عرض شد ووز بحث مانبوره و ملاک صحت و عدم صحت قانون نخواهد بود .

**مبلغ بهائی** - اصولاً من معتقدم که دنیا عملای بهائی هستند زیرا که قوانین و تعالیم بهاء الله روی اصول فطرت و طبیعت وضع شده و در نیام مجبور و ناگزیر است که قوانین را در ممالک خود اجرا کند و لوا این که صورتاً و لغضاً بهائی نباشند مثلاً در تمام ملل مسیحی ما می بینیم که برخلاف تصریحات مذهبی عیسی علیه السلام که میگوید (هر که زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد زنا کرده است) طلاق را از منابع قانونی خود گذرانده اند و بوسیله پارلمانها قانون مقدس طلاق را در ممالک خود عملی کرده اند چنانکه قانون ازدواج ایران هم تصریح کرده که هر کس بخواد با داشتن زن، زن دیگری اختیار کند موظف است در دفتر رسمی ازدواج و طلاق از زن اولیه خود ورقهای دائر بر رضایت و اجازه زن اول بر ازدواج ثانی ارائه دهد

و البته بالطبع هیچ زنی چون راضی نمیشود که شوهرش زن دیگری اختیار کند چنین رضایتی نخواهد داد و بالمالامه قانون تعدد زوجات عملانم خواهد شد و حال آنکه اسلام تعدد زوجات را صریحاً امضاء نموده است پس عملان ثابت است که دنیا خواهی نخواهی بالفطره قوانین موضوعه حضرت بهاء الله را اجرایی کند .

**نگارنده** - جناب عالی گویا تصریح (اقدس) را فراموش کرده اید که صریح تر از قرآن اجازه تعدد زوجات را میدهد قرآن اجازه داده مشروط به دالت ولی اقدس بدون شرط اجازه داده است قرآن میفرماید **فانکھوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع فان خفتم ان لاتعدلوا فواحدة** یعنی تزویج کنید زنانی را که برای شما جایز است تزویج آنها دو تا و سه تا و چهار تا ولی اگر دیدید نمیتوانید بین آنها عدالت کنید بیش از یکی حق ندارید نتیجه آن که اگر کسی نتواند بین زنهای خود عدالت کند بیش از یک زن حق ندارد اختیار کند ولی (اقدس) میگوید :

**یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم النکاح كما کتب علی الذین من قبلکم ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنین والذی اذنت بواحدة** استراحت نفس و تقصیر یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید نوشته شده است بر شما نیکاح، بترسید از تجاوز کردن از دو زن و کسی که قناعت کرد بیک زن هم نفس خودش را استراحت است و هم نفس آن زن ملاحظه میفرماید که (اقدس) صریح و بدون هر گونه قید و شرطی اجازه میدهد که مرد با بیش از یک زن تزویج نمایند ولی قرآن تعدد را موقوف و مشروط به عدالت نموده حتی تصریح دارد که اگر از عدم عدالت خوف دارید جایز نیست با بیش از

يك زن ازدواج نماید .

**و ان ختم ان لاتعدلوا فواحده** - پس اگر قانون مملکت ایران تعدد زوجات را لغو کرده است قانون بهائیت را بطریق اولی لغو کرده است و این در صورتی است که قانون ازدواج ایران چنین اصلی را ندوین کرده باشد و حال آنکه قانون ازدواج ایران چنین بیانی نداشته بلکه میگوید اگر کسی بخواهد با داشتن زن، زن دیگری اختیار کند موظف است به زن جدید اخطار کند که من زن دیگری دارم نه آن که از زن اول خود رضایتنامه در دسترس دفتر ازدواج و طلاق بگذارد و این دستور یعنی اخطار کردن به زن جدید زن داشتن را عین دستور اسلام است زیرا که تعدد زوجات در اسلام موکول است به عدالت و لازمه عدالت اینست که مرد پس از اختیار کردن عیال جدید شب دوم را نزد عیال اول خود بیاورد ، پس فرضی ندارد در قانون اسلام که مردی بدون اخبار به زن ثانی خود ازدواج زن دیگر بتواند ازدواج کند.

**مبلغ بهائی** - این که فرمودید قانون بهائیت اجازه تعدد زوجات است اشتباه است و احباب حق ندارند بیش از یک زن اختیار کنند .

**تکلف نهاده** - چنانچه عرض کردم صریح (اقدس) است و من مطابق منطوق عبارت (اقدس) این ادعا را نمی نمایم .

**مبلغ بهائی** - آیا قرآن تاویل و تفسیر دارد یا نه ؟

**تکلف نهاده** - در احکامی که محتاج الیه جامعه است و محور زندگی بشر بر آن احکام است خبر، تاویل و تفسیر ندارد و بر فرض اینکه تسلیم شویم چه نتیجه برای شما خواهد داشت و شما از تفسیر و تاویل قرآن چه استفاده خواهید نمود .

**مبلغ بهائی** - همینطور (اقدس) هم دارای تفسیر و تاویل است که حضرت عبدالهاء تفسیر نموده اند و آنچه مورد عمل است تفسیرات و تاویلات او است لذا عرض میکنم گرچه (اقدس) تصریح دارد و تجویز نموده است تزویج بیش از یک زن را ولی حضرت عبدالهاء گفته است تزویج دوزن موکول است به عدالت بین آن دوزن و چون احدی نمیتواند عدالت کند لذا بر احباب لازم است از یک زن تجاوز نمایند .

**تکلف نهاده** - يك بام و دوهره اشیده بودم ولی نه باین شدت . چه شد تاویل و تعبیر عبدالهاء از آیه (اقدس) دایر بر اینکه اگر عدالت نشود زوجو از اختیار دوزن ممنوع است ممدوح و پسندیده است و حال آنکه صریح (اقدس) برخلاف آن است ولی تصریح قرآن که میفرماید اگر بترسید و احتمال دهید که نتوانید عدالت کنید حق تعدد ندارد مرد و است و غیر علی ؟

**مبلغ بهائی** - حکم در آیه قرآن معلق است ولی تفسیر عبدالهاء تصریح یافته نموده است .

**تکلف نهاده** - نمیدانم مرد شما از تصریح چیست آیا قرآن نمیفرماید : **و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم** یعنی هرگز نمیتوانید بین زنان عدالت کنید و این تصریح اشد از تصریحی است که میفرمائید عبدالهاء در تاویل (اقدس) تصریح نموده است .

**مبلغ بهائی** - اصولاً اسلام زن را پست انگاشته و او را خوار شمرده است چنانکه عمل مسلمانها شاهد حال است .

**تکلف نهاده** - جناب عالی میل دارید دعاوی شمارا بنده بدون دلیل قوی کنم و یا آنکه دلیل شمارا عمل افراد نام و اگر انصاف بدهید مرد و بر خلاف قانون محاوره و برهان است .

در این موقع تدریجاً آثار کسالت و خواب در حضار ظاهر و یکی از

حضار بعد کسالت اجازه خواسته و پس از تعارفات معموله از درب خارج شدند و یک نفر دیگر و آقای مبلغ چند دقیقه دیگر صحبت های متفرقه نمودیم از جمله من سؤال کردم حضرت عبداله (مفاوضات) خود مدعی است که حضرت ابراهیم خلیل غیر از اسمعیل و اسحق پسردیگری داشته است که در زمان خود خلیل بطرف ایران آمده و وطن نموده است و بهاء الله از اولاد او است زیرا تمام انبیاء باید از اولاد ابراهیم خلیل باشند، بنده میل دارم بفرمائید برای این ادعا آیا جنبه مالی سند تاریخی دارید یا خیر؟

**مبلغ بهائی** - من خود هم میل داشتم در این موضوع سندی در تواریخ بدست بیاورم و هر چه تفحص کردم سندی بدست نیامد ولی قرآن هم خیلی از وقایع را نقل می کند که سند تاریخی ندارد اصولاً در کلمات شارعین و تابعین آنها تضایمی بر خلاف متن تواریخ زیاد نقل شده است این هم از آن قبیل است. در این وقت سفره شام آوردند جای قارئین محترم خالی خورش به و دوغ بسیار عالی.

**حقیقتاً چه دوغی !....**

پس از صرف شام کتب ذیل را بنده از یکی از آقایان حضار برای مطالعه گرفتم :

کتاب هفت وادی، مکاتبات عبداله، تاریخ بهائیت که از فرانسه ترجمه شده است، فوائد، ویک کتاب در احوال و باب که بن فرانسه است تألیف نیکلانا فرانسوی. پس از تعارفات معموله جلسه آتیه شب جمعه تعیین شده و از آن عمارت بیرون آمدیم.

**بتاریخ شب جمعه غرة ذی العقدة الحرام**

ساعت شش: قارئین محترم عمارت خانهاطاتی را که در جلستان قبل مجمع

این عده قلیل بود می شناسند لذا محتاج به تجدید وصف نیست.

پس از ورود و تعارفات معموله و ورود مبلغ بهائی، یکی از آقایان حضار فرمودند در چندی قبل يك زن امریکائییه آمده بود و بزبان خودش کفر انسانی داده (که بعد برای حضار ترجمه شده) و روح این کفر انسانی این بود که موسس و قائد بهائیت در دنیا خدماتی به اسلام نموده، زیرا اسلام در دنیا هیچ اسم و رسمی نداشت و تابعین بهاء الله باعتبار این که او را صادق میدانند و پس از تصدیق بر سالت او تصدیق اسلام را نموده اند تا گزیر اسلام را هم تصدیق میکنند، و من تعجب دارم چطور خود مسئله انما عظمت این امر را از دست داده و از ورود و تصدیق باین امر عظیم خودداری می نمایند.

چون این آقا (ناقل قضیه کفر انسانی) شخصاً مورد علاقه من هستند میل نداشتم خاطر ایشان را بر نجانم و قبل از آنکه با ادله عقلیه بطلان عقیده ایشان را ثابت کنم یا خود من طریقه ایشان را انتخاب نمایم (چنانچه شرط ورود در مباحثه همین بود) پرده از روی بعضی اسرار بردارم لذا در مقابل بیان ایشان سکوت نمودم و امیدوارم از بر کاتر روح مقدس حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مدد شده روزی بیاید که من و ایشان در یک طریقه گذر نموده و بیک عقیده معتقد باشیم ولی برای قارئین محترم لازم است يك قضیه ای را که خود بنده دیده و شرح آن بقرار ذیل است در ضمن این یادداشتها بمعرض قارئین محترم برسانم.

برای این بنده اتفاقاً مسافرت یزد پیش آمده و در راه ربیع الاول از طهران بسمت یزد حرکت کردم، و در مدتی که در آنجا اقامت داشتم بابالفت و آشنائی با اهالی مفتوح شد از کلیه طبقات و فرقه های مختلف



حتی آقایان زردشتی ها با من معاشرت میکردند، و من خیلی سعی بودم بین حضرات زردشتی ها و مسلمانیان ایجاد و داد و روابط حسنه بنمایم چه یزدرا شهر صدمتی مهمی بودم و لازم دانستم بهر قیمتی هست هر موضوعیکه موجب اختلاف بین اهالی است با حیل دقیقانه مرتفع نموده، و سائل ترقی و رشد اهالی را در سایه محبت و داد و فرام نمایم بالاخره مورد پذیرائی و محبت اهالی بودم و باین جهت راه بعضی تحقیقات برای بنده باز بود لذا بصحت تحقیقات و مواضع خود اطمینان کامل دارم اینک شرح قضیه و مشاهدات بنده در طهران هر وقت آقایان بهائی در مجلسی از عظمت امر خودشان صحبت میکردند میگفتند شما از طهران بگذرید که عده ما کم است در امریکا چنین دراره یا چنان من جمله گفتند که اگر شما یزد بروید و مشاهده و تحقیق نمایدید بهمان نسبتی که در طهران بهائی کم است و انگشت نمایمان نسبت در یزد مسلمان کم است و انگشت نماینی اکثریت با فرقه بهائی است.

این تفصیل را بقدره از طرفداران بهائیت شنیده بودم که واقعا اسباب حیرت بنده شده بود تا وقتی که اتفاقاً این سفر پیش آمد و پس از ورود یزد که وضعیت روحانیت آنجا را مشاهده نمودم این رجز خوانی و جنجال موهوم بر آتش در نظر من بیشتر رسوخ پیدا کرده و مسلم شد زیرا هر چه میدیدم در اغلب از روحانی نماها پای بی جوراب، کچ راه رفتن، دورویی، سالوسی، تدلیس و غلبه یقین کردم که طریق مشی و رفتار آقایان مردم را از دین مقدس اسلام منزجر نموده و با طعنه و طعنه بیهائیت دچار کرده.

کم کم مرزوده بنده با اغخاص زیاد شد و از عده بهائیا و اخلاقشان شروع به تحقیقات نمودم، دیدم با سهو و تربیت و مشی غلط بعضی از روحانی نماها

در تمام مصافات یزد عده بهائی از صد نفر تجاوز نمی کند، مخصوصاً بخاطر دارم که روزی در مریز بخانه طبیبی بواسطه آشنائی که با پدرش داشتم دعوت شده بودم این طبیب پیر و خانواده اش تنها خانواده هستند که در میان چهل هزار سکنه مریز متدین بدین بهائی شده اند.

این شخص پیر مردی است در سن هشتاد سالگی، بسیار زنده دل و خوش مشرب، بعد از نهار کم کم از مذهب صحبت بمیان آمد دیدم این پیر مرد بی اطلاع آهی کشیده و گفت من برای اهل این ولایت خیلی متأثرم زیرا در عصری که تمام روی زمین این امر (بهائیت) را تصدیق نموده اند اهالی این نقطه بواسطه بی فضلی و جهالت از این فیض محروم مانده و هنوز بخرافات سابق خود مبتلا هستند ای آقا خوشا بحال شما که در تهران هستید راستی از قراری که شنیده ام در طهران دیگر خانواده غیر بهائی خیلی کم پیدا میشود و دول آمریکا که امسال اعلان خواهند کرد و مذهب رسمی خود را بهائیت معرفی خواهند نمود، حیرت در این است که این پیر مرد در این مورد یا شوری بیحد برای عدم اقبال ساکنین یزد به بهائیت دلسوزی نمیکرد و عقیده حتمی او این بود که در تمام روی زمین فقط محوطه یزد از قافله باز مانده است و الا تمام دنیا بهائی هستند، بنده در مقابل افکار درو دراز و بی سروتی این مرد بکلی ساکت بودم.

قارئین محترم از این قصه کاملاً استنباط خواهند کرد که آمدن زن آمریکائی و کنفرانس دادن او هم از همین قبیل بوده است که آقای دوست گرامی بنده تصور میفرمایند دنیا مسخر بهائیت شده است و حال آنکه حضرت ایشان شخصی با اطلاع و تحصیل کرده هستند الا این که

اصل و حب الشیء مانع است که با نظر روشنی زوایا و مزایای این امر را مشاهده فرمایند .

بند نه نمیخواهم از قلت یا کثرت اثبات حقانیت یا بطلان بنمایم ولی عرض می کنم این انتشارات اغلب اساسش اینطور است و بر فرض اینکه آقایان یا خانم کثرت را ندیده اند راست هم بگویند دلیل حقانیت یا بطلان نخواهد بود .

مبلغ بهائی - در چند شب قبل من در مجلسی بودم که عددی از وکلای عدلیه و رؤسای آن حضور داشتند و قرار شد بین قوانین اسلام و بهائیت بطور محاکمه ورود نموده بحث نمایم من مثلی زدم و گفتم وقتی صاحب محاکمات کتاب محاکمات را نوشت سلطان وقت او را احضار نموده و گفت تو وقتی حق داری که بین کلمات خواجه نصیر الدین و هم تبه های او محاکمه کنی که خودت را افضل و اعلم از آنها بدانی .

مقصود ایشان (مبلغ بهائی) از این مثل این بود که ما وقتی حق داریم در محاکمه بین قوانین دو مذهب وارد شویم که اعلم از هفتاد و هشتاد و نه این دو مذهب باشیم .

بند نه بایشان تذکر دادم که عملیات و دانستن اصطلاحات علمی و فنی غیر از مسئله مذهب است و اگر شرط فهم مذهب علم باشد بعثت انبیاء بی نتیجه است زیرا نبی برای عامه و توده مردم بعوث می شود و بایستی همه بتوانند مذهب را فهمیده و اجتهاد قبول دین کنند .

نگارنده - البته بنده ادعائی کنم که هزار یک مصالح و حکم قوانین محمدی صلی الله علیه و آله را می فهمم ولی خود قانون اسلام بما اجازه داده بلکه

امر فرموده است که اصولاً فروغاً در دین اجتهاد نموده و بدون دلیل قولی را قبول نکنیم .

مبلغ بهائی - از جمله قوانینی که در اسلام هست بشهادت قرآن و عمل مسلمانان حتی ائمہ دین ، خریداری غلام و کنیز است و مامی بینم امروز این قانون عملی نبوده و قابل اجرا نیست ، چنانچه در جامعه ملل که نمایندگان دول اسلامی هم در آن جامعه بودند البته نمایندۀ دولت ایران هم حضور داشته است تصمیم قطعی در این موضوع گرفته و حکم دادند که در هیچ نقطه از عالم ، بشر نیاستی خرید و فروش شود و نمایندۀ کان دول اسلامی هم امضا و تصویب کرده اند .

نگارنده - اینکه جناب عالی بهائی شده اید و در مقابل بیاناتیکه حالا برای بنده می فرمائید لا بد روزی هم مورد خطاب بوده و یا جواب بوده اید و از این جهت اسلام را خرافات و قوانینش را غیر عملی دانسته اید ، این است که در حقائق دین فحص نکرده اید و لا اسلام مکره مجبور کرده است مردم را که بطور وجوب غلام و کنیز خرید و فروش کنند که اگر این قانون لغو شود در دنیا اسلامیت و میانیش متزلزل باشد و ثانیاً این اعتراض اصولاً از عدم دقت در حقائق اسلام و درک نکردن فحای قرآن پیدا شده است ، راستی باید متأثر بود برای حوزه اسلامی که ابداً با حقائق روشن و مشعشع آن آشنا نیستیم اگر عالم نامه استیم دین مان با حقیقت ارث است و شکایات و طریق اخذ ثلث و سهم امام و کسور تسعاً اگر عالم حقیقی است از شر خرافات و موهومات مردم منززل و گوشه نشین است اینست که اغلب در مقابل این ایرادات تسلیم شده و قبول بهائیت می کنند یا یکسره از دین صرف نظر نموده

## آسوده میشوند و الثانی اولی عند اهل البصره

اینکه میفرمائید اسلام خرید و فروش غلام و کنیز را اجازه داده است اشتباه فرموده اید، لازمست بطور اختصار نظری بتاریخ راجع بزمان ظهور اسلام نمود تا رفع اشتباه بشود و مطلب روشن گردد. در زمان ظهور اسلام خرید و فروش بشر عنوانی مستقل داشته و در تمام ممالک متقدمه آن عصر این اصل معمول بوده و یکرشته از تجارت مهم دنیا خرید و فروش عبید و اما و بوده است، بزبان امروز تجارتخانه های مهم و تجار صاحب سرمایه زیاد بودند که شغل آنها تجارتشان بهمین وسیله انحصار داشته مثلاً فرض بفرمائید تا جری که تمام سرمایه اش منحصر در دوازده هزار کنیز و غلام بوده در آن عصر زیاد یافت میشد پس از آنکه اسلام ظاهر گردید اگر میخواست ابتداء این اصل را یکسر لغو کند چه سرمایه ها که از بین میرفت و چه هرج و مرج که در بازار دنیا ایجاد میشد اسلام که نمیخواست از انعام الهی فقط رفع حاجتی نموده بعد هر چه میشود بشود. اسلام میخواست در دنیا حکومت های اسلامی تشکیل دهد آثار و احکام او ابداً در باقی ماند تا اندک اسلام که خود را خاتم النبیین معرفی نموده تجارت و اقتصاد را در همه اعصار بایستی در دنیا تأمین نماید لذا این اصل را تصویب نموده، متهاور مقابل این تصویب برای عتق و آزادی غلام و کنیز طریقی را اتخاذ نمود که مردم آن طریق را تعقیب کنند و تدریجاً این اصل از دنیا برداشته شود چنانچه شد.

حالاً اگر جناب عالی در کتب فقهیه اسلام نظری دقیقانه بفرمائید، ملاحظه خواهید کرد که در اسلام کتاب الرق نداریم عنوان رقیه و بندگی اصلاً نیست بلکه کتاب العتق داریم یعنی کتاب آزادی که محتویات این کتاب فروعی است راجع بغلام و کنیز که در چه مواردی و بچه طریقی

و جوباً یا استجاباً آزاد میشوند و اگر این مطالعه را بفرمائید و کتاب عتق را یکمربزه از نظر بگذرانید. و موارد عیدیه که اسلام برای عبودیت آزادی قرار داده احصاء کنید (اگر چه تقریباً از حد احصاء و شماره بیرون است). آنوقت تصدیق خواهید فرمود که اسلام خرید و فروش بشر را تصویب نکرده بلکه در ضمن عمل طرحی ریخته است که این رسم را تدریجاً لغو نماید.

**مبلغ بهائی** - از جمله قوانین و اصولیکه در اسلام عملی بوده و امروز بامقتضیات عصری و کنونی قابل اجرا و عمل نیست قانون طلاق است که اسلام میگوید «الطلاق یلین من اخذ بالساق» بکلی اختیار طلاق و تفریق را در دست مرد قرار داده و اگر زن مرد را نخواهد باید بپهر صدمه که هست صبر کند، چنانکه ما در ضمن عمل دیده و مشاهده نموده ایم که اغلب در موقع لجاج مرد ها بزنها میگویند ما میخواستیم شما را زنده بگور کنیم از حقوق زوجیت آنها را محروم نموده و طلاق نمیدهند زن هم که حق طلاق دادن خود را ندارد باضافه اسلام زن را بقدری خوار و پست نموده که حتی زن را در تحت قیمومیت مرد در آورده است چنانکه قرآن باین معنی شهادت میدهد:

«الر جاعقوا من علی النساء»

تغافل در موضوع طلاق اگر جناب عالی منصفانه تأمل و تعمق بفرمائید تصدیق خواهید فرمود که اگر طرفین حق تفریق داشته باشند هیچ گاه زن گانی تأمین نمیشود، تشکیل خانواده نخواهد شد، زیرا شخص جناب عالی وقتی با تمام قوا در ترقی و توسعه فرزند گانی خود تامل می و کوشش میکنید و وسایل آسایش خانواده خود را فراهم می آورید که بدانید این زندگانی متعلق بشما و منافع آن بخود شما عاید خواهد شد، ولی اگر مردی که امروز همتمی کشد اطمینان نداشته باشد که این عیالی که در

خانه دارد فرد از زن او هست یا خیر حقاً و انصافاً پای این زن دگانی و سامان بر آید، و اگر طلاق بدست زن باشد (چنانچه میفرمایند در بهائیت اینطور است یعنی زن هم میتواند مرد را طلاق بدهد) البته این مانع از کار خانوادہ را شدیداً متزلزل میکند.

**مبلغ بهائی** - این مانع نسبت بزن هم هست زیرا او هم وقتی دانست که شوهر حق طلاق دادن او را دارد (با بیان سرکار) لازمهاش اینست که بزنگانی خود دلخوش نبوده و همیشه متزلزل باشد.

**نگارنده** - برای اینکه خاطر حضرت مستطاب عالی را آسوده کنم عرض میکنم اگر شرایط مشکله طلاق را در قانون اسلام وارد شوید خواهید دید که باعتبار اشکال در عمل می توانیم بگوئیم اسلام اصولاً طلاق ندارد بعضی خیال میکنند که طلاق در اسلام مثل پس دادن نخود لوبیای ایتبائی است و این اشتباه است لذا اشخاصی که متأدب به ادب اسلامیت هستند اساساً محال است که ضجیع خود را طلاق بدهند مگر بعللی که ممکن است طلاق وجوب پیدا کند و اگر در خقیات و دستورات اخلاقی نظری معطوف فرمائید، خواهید دید که برای اتیان باین امر چقدر نهی از بزرگان دین ماریسده است، وضافاً باینکه شرط صحت طلاق است که دو نفر شاهد عادل باید حاضر و مستمع باشند و عدالت در مورد طلاق عدالت واقعی و نفس الامری است حتی صریح متون فقهیه ما است که اگر امروز طلاق جاری شود بعد از ده سال خلاف عدل مستمع طلاق (حین الاستماع) ظاهر گردید آن طلاق باطل است و بین آن زن و مرد بقانون الهی طلاق واقع نشده و تقریب نگردیده است. و اگر جناب عالی امروز که وسایل احصاء و تحقیق در دستر است از دواج فراهم است راجع بطلاق هائی که واقع میشود فحص و دقتی بفرمائید

تصدیق خواهید نمود بر اینکه آنچه طلاق واقع شده صدی نود آن بین متجددین و متجدرات است بدو علت.

یکی آنکه مسلمانها و کسانی که بروح دینی آشنا هستند میدانند که اجراء طلاق بطور عمدتاً تقریباً غیر ممکن است بنا بر این مجبورند که در زندگانی طوری با عیال خود رفتار کنند که بورد در مرحله طلاق وارد نشوند علت دیگر آنکه در مسلمین و مسلمات بر طبق اصول مذهبی زن مطیع مرد است، همانطوریکه خودتان فرمودید از معایب اسلام شمردید «الرجال قوامون علی النساء» چون دائره آزادی زن در محیط خانوادہ های دینی محدود است لذا اعتماد مرد بزن بیشتر است و علاقش بادامه زندگانی و توسعه خانوادہ زیادتر، در نتیجه بین اینطور خانوادہ های دینی طلاق خیلی خیلی نادر و قلیل الوقوع است.

خوب است جناب عالی حالا که این دستور الهی را مورد اعتراض قرار داده اید، لطف فرموده تمام آیه را قرائت فرمایید تا بهتر از این نتیجه حکم بدست آید «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم»

اولاً جناب عالی در ترجمه این آیه فرمودید قرآن مرد را بزن قیم قرار داده قوام را بمعنی قیم گرفته اید و خودتان بهتر از بنده میدانید که متعمداً غلط ترجمه کردید چه حاصل معنی آیه اینست که مردها قیام کننده اند بامور زن و اداره زندگانی آنها محدود است بدست مردها. چرا؟...

(چون قرآن کتب علمی و استدلالی است در ضمن حکم اغلب ذکر علت نیز میفرماید) زیرا خداوند فضیلت داده بعضی را بر بعضی دیگر و اگر از نظر جناب عالی محو نشده باشد در یکی از جلسات گذشته بنده با استدلال

با قول علمای تشریح عصر کنونی، ثابت کردم که ساختمان طبیعی زن از مرد ضعیف تر است و از این جهت خداوند نمی فرماید مرد قیام کننده با مورات زن است زیرا بعضی در خلقت بر بعضی فضیلت دارند.

علت دیگری که زن را در زندگی و معاشرت محدودند باراده و صلاح دیدم مردها «**بما انفقوا من اموالهم**» چرا که مردها در راه آسایش زنها در قانون اسلام بایستی از اموال خود در قدم زنها هر چه دارند نثار کنند و در مقابل این فداکاری و اتفاق مال هم آنها بایستی مطیع اوامر مردها باشند در این موقع يك سلسله صحبت های مختلفه به بیان آمد از قبیل ذکر اوضاع زندگی شرق و غرب و هر يك از حضار بنوبه خود نقل و حکایتی بیان می کردند و چون مربوط با استدلال هیچ يك از طرفین نیست لذا از ذکر آنها خودداری مینمایم، که وقت قارئین محترم را تضییع نکرده باشم، و در ضمن همین صحبت های متفرقه موقع شام خوردن رسید و جای همه خوانندگان خالی خورش قورمه سبزی و دوغ بسیار اعلی صرف شده و برخلاف اغلب مجالس مناظران مذهبی با کمال دوستی و عطف از یکدیگر خدا حافظی نموده و جلسه آتیه برای شب جمعه در ساعت مقرر تعیین شد.

قبل از رسیدن شب جمعه و تجدید جلسه مناظره خوب است يك موضوعی را که مورد بحث تمام افراد معاصر است و در ممالک دنیا و طوائف روی زمین عقاید مختلفه در اطراف این موضوع دیده و شنیده میشود، برای مزید تذکر خوانندگان گرامی اشاره کنیم و نظر قارئین مقدس اسلام را در این باب با عقائد سایر بزرگان دنیا مقایسه کنیم، زیرا این مطلب با

بحث و مناظره جلسه گذشته کاملاً مربوط و حقا قابل فحوص و تدقیق است

و موضوع مزبور ریشه تشکیل خانواده و بزبان علمی تدبیر منزل است از روزیکه بشر با بعرضه تمدن گذاشت و زندگی اجتماعی شروع گشت در فن تدبیر منزل و اصل حکومت و مدیریت افکار مختلف پیدا کرد و در بیان حقوق افراد خانواده مخصوصاً زن و مرد اقوال غیر محدودی در دسترس است که بر گشت تمام آن اقوال بحصر عقلی بیکی از این سه قول منوط خواهد بود (در این زمینه نمیخواهم طول سخن داده و اصطلاحات اهل فن را ذکر کنیم بلکه مقصود حل موضوع بالسانی عامیانه است امید که مورد اعتراض اهل فن واقع نشود و اقوال ثلاثه ازین قرار است)

۱- زن و مرد هیچك مطیع دیگری نبوده و برای هیچك کدام تقدم و تفوق بر دیگری نباشد و در کلیه مهمات زندگی مشترک آداری رأی بوده و حق مداخله داشته باشند.

۲- مرد مطیع و محکوم زن باشد و هر چه زن میگوید مرد اطاعت کند  
۳- زن مطیع و محکوم مرد باشد و حق حکومت در انتظام امور بیتیة با زن باشد.

بطالن قول اول بدیهی است، زیرا مدار امور اجتماعی روی وحدت است، و هیچوقت دو فکر از دو نفر در آن واحد قابل اجرا و عمل نیست، چنانچه در آداب سفر در ضمن درس اخلاقی اسلام دستور میدهد که مسافرینی که در يك مقصد و در يك مسیر سفر میکنند، لازمست یک نفر را مطاع قرار داده و سایرین مطیع او باشند. اگر اعتراض شود که امروز در دنیا حل و عقد امور بکلی در تحت اکثریت آراء اجتماعات بشری واقع است جواباً عرض می شود که **لذا** اکثریت بعضی را در اشتباه انداخته و خیال میکنند در مجامع

افکار و اتخاذ آراء رأی چندین نفر مورد اجرا و عمل واقع است مثلاً در مشاوره های طبی برای معالجه يك مريض بالاخره فكر يك طبيب از اطباء مشاور مورد قبول و عمل واقع شده سایرین متابعت میکنند همچنین در مسائل اجتماعی اعم از رسمیات و سیاسیات پارلمانی و فروتنهای جنگی و غیره منتها این است که در صورت آزادی افکار، و تساوی افراد از حیث نفوذ و اقتدار بهترین آراء و افکار اتخاذ خواهد شد. لذا قرآن اسلام هم این اصل را تصویب نموده و قائد اسلام خود را موظف میدانست که در تحت عنوان «و مشاورهم فی الامر» از افکار معاصرین خود در امور اجتماعی و فروع تشکیلات مملکتی استفاده کند ولی در امور جزئیة مثلاً از قبیل تکالیف زن و شوهر و تساوی آنها در آزادی فکری یا عدم اطاعت یکی از دیگری شورش فرض ندارد و لابد باید یکی از آنها مطیع دیگری باشد، زیرا این دو نفر اکثریت مفهوم ندارد و اجراء دو فکر متضاد هم در آن واحد ممنوع است . عقیده ثانی که مردم مطیع زن باشد اگر چه در دنیا برای این عقیده طرفدارانی هست و امروز هم بعضی از جمعیت های بشری باین عقیده عمل میکنند و از مقاصد آنها متأثر و ملول نیستند ولی بموجب براهین علمی و عملی این عقیده نیز باطل است زیرا اولاً باینکه در اوایل این یادداشتها بنظر قارئین محترم رسید ، ساختمان فکری زن ضعیفتر از مرد است و بحکم طبیعت بایستی ضعیف مطیع قوی باشد ، و ثانیاً زن حافظ حدود نسل و نژاد است ، اگر بر مرد حاکم و مستولی باشد در معاشرت و شئون زندگی خود را بیکلی آزاد و مطلق العنان بداند قهراً عواطف نسبی یکسره از میان میرود یعنی مرد در صورتی جان و مال خود را در امر تربیت فرزند فدا میکند که اطمینان قاطع داشته باشد که این فرزند از خود اوست و حکومت

زن بر مرد این اطمینان را ازین می برد و نظام اجتماع را مختل میکند ، چنانچه همین حس بدبینی در نتیجه آزادی زنان یککسته را در دنیا باین خیال انداخت که خود را از زیر بار زحمت برای فرزندی که نمیدانند از خود آنهاست یا نه آزاد کنند از دواج و وظیفه مقدس مادری را بیک کارخانه جوجه کشی تبدیل و طرح نویری بخشد که تمام مواد پدر فرزندان مملکت اند. عقیده سوم اطاعت زن است نسبت بمرء که قائد مقدس اسلام این عقیده را تصویب نموده و مورد عمل قرار داده است، و در مقابل این اطاعت باید مرد زن را از هرجهت آسوده و محترم نگاهدارد و مرد هیچگونه حقی بر زن ندارد مگر تمتع و اطاعت در مواردی که مرد حفظ ناموس خود را بآن اطاعت مربوط میداند، بزبان دیگر در قانون اسلام زن موجودی است که در امور اجتماعی هیچ وظیفه ندارد مگر حفظ حیثیات ناموس و پرورش اماتنی که قدرت و حکمت قادر بیچون بوسیله مرد در محفظه رحم او قرار میدهد و زن موظف است که این محفظه را که اولین منزلگاه عالم وجود است برای فرزند خود مقدس و میری نگاهدارد یعنی عالم مشیت و ایجاز را در این منزلگاه که مشا موجودیت و تجسم است از خطا و خلل محفوظ دارد و باشایه عصیان و خیانت مخلوط ننماید و بعبارة آخری صدف رحم را بقطررات میاه بیگانه آلوده نکند .

زن خوب فرمان برپارسا      کند مرد درویش را پادشا  
چو بر روی بیگانه خندید زن      بمرءش بگولاف مردی مزن !!  
ضمناً خاطر قارئین محترم را تذکر می دهیم که این اشاره مختصر در موضوعی چنین مهم بسی نارسا و غیر کافی است ولی گمان میکنم برای ارباب فهم و خرد نمونه باشد که نتیجه مطلوبه از آن حاصل گردد .

### بنار یخ شب جمعه هشتم ذی‌عقده الحرام

ساعت شش بعد از ظهر است آخرین جلسه مناظره بترتیب معهوده تشکیل یافت. خوانندگان عزیز که بمطالعه یادداشت‌های مذاکرات جلسات قبل خاطر محترم خود را مشغول داشته اند امید چنانست که لطفاً از ملاحظه این آخرین یادداشت هم که از حیث موضوع و مفاد مناظره خالی از اهمیت نیست خودداری نفرمایند.

اجمالاً اینکه پس از ورود باطابق معهود و تمارفات معموله با آقای که از قبل تشریف داشتند قریب یکساعت صحبت‌های منفرقه شده - آقای مبلغ محترم پس از یکساعت تشریف آوردند در حالیکه معلوم بود خیلی با عجله و شتابی طریق فرموده اند و قبلاً از این تأخیر معذرت خواستند و روی صندلی جلوس کردند و صحبت بدین طریق شروع شد.

**نگارنده** حضرت آقا شب‌های گذشته حضر تعالی معترض بودید بنده مستمع حالا اگر اجازه بفرمائید بنده سؤالاتی دارم بعرض برسانم.

**مبلغ بهائی** - البته بفرمائید.

**نگارنده** - آیا کتاب بیان در نزد شما مقدس است و آنرا کتاب آسمانی میدانید؟

**مبلغ بهائی** - بلی کتاب مستطاب بیان یکی از کتب آسمانی و در نزد ما مقدس است.

**نگارنده** - آیا تدقیق دارید که کتاب بیان ناسخ کتب سماوی قبل بوده بعقیده شما اخیر؟

**مبلغ بهائی** - اصل ادعای ما همین است که کتاب مستطاب بیان

ناسخ کتب قبلیه خود بوده است.

**نگارنده** - آیا تصدیق میفرمائید که بهاءالله قائد بهائیت و شارح شریف شماره سال یکتاب بیان ایمان داشته و آن کتاب را کتاب آسمانی میدانست یعنی بیان را ناسخ قرآن شناخته است؟

**مبلغ بهائی** - بر حسب ظاهر مؤمن بوده است ولی حقیقتاً صاحب بیان مبشر بوده است مقصود شما از این سؤالات چیست.

**نگارنده** - مقصود بنده اینست که شما مدعی هستید وقتی کتاب بیان پیدا شد تمام قوانین و شرایع دنیای نسخ شده و با احکام مندرجه در بیان بایستی دنیا عمل کند آیا اینطور نیست؟

**مبلغ بهائی** - عرض کردم که اصل ادعای ما همین است ولی مقصود را بفرمائید.

**نگارنده** - مقصود بنده اینست که اگر در کتاب (بیان) دستوراتی ببینیم که قابل عمل نباشد و بر طبق فتوای عقل این دستورات را نداده باشد، و عبارت آخری اگر ما ثابت کنیم که این کتاب حاجات معاشی و معاری بشر و حوزه اجتماعی را رفع نمیکند سهل است نتیجه‌ای هم از این قوانین مندرجه در (بیان) حاصل نیست ثابت میشود که هر کس به چنین کتابی ایمان بیاورد سزاوار شایعیت نیست؟

**مبلغ بهائی** - کتاب مستطاب بیان برای مؤمنین دارای بسی اهمیت است و اگر چنانچه با تعارضاتی در او بنظر آورده‌اید ممکنست بفرمائید.

**نگارنده** - این کتاب (بیان) است (اشاره بکتابی که همراه داشتیم) که بنده همراه آورده‌ام ملاحظه بفرمائید یکی از احکام این کتاب آسمانی اینست که میگوید:

الباب السابع والعشرين من الواحد الثالث . لا يجوز كتابة آثار النقطة كلها إلا بحسن الخط وإن يكن عند أحد حرقاً من دون خط الحسن فيحيط عمله ولم يكن من المؤمنين .

یعنی جایز نیست کتاب (بیان) نوشته شود مگر با خط خوب و زیبا و اگر کسی از کتاب بیان یک حرف بخط غیر نیکو داشته باشد اعمالش ضایع است ، و ایمانش درست نیست ، و باز میگوید : الباب الثامن والعشرون من الواحد الثالث من اراد ان يفسر شيئاً من آثار النقطة او ينسخ في رضاء الله كتاب لا يجوز ان ياتي نسخة الا ان ينسخ لنفسه على احسن خط بخطه او بخط دونه فاذا يحل عطائه والا لا يجوز یعنی هر کس تفسیر بر بیان مینویسد باید بخط نیکوی خودش یا خط نیکوی دیگران برای خودش یک نسخه نگاهدارد آنوقت نسخه ای بدیگری بدهد و غیر از این جایز نیست . در مقام انصاف از جناب عالی سؤال میکنم کتابی که بعقیده شما تمام قوانین دنیا را نسخ کرده و بر تمام جوامع بایستی احکامش جاری شود آیا همین است احکام مندرج در آن که بیان را با خط خوب بنویسد و الا عمل شما ضایع است یا نسخه کتاب بدیگری ندهد قبل از آنکه برای خودتان یک نسخه داشته باشید آیا این احکام برای جوامع بشری سعادت می آید ؟!!!!

و باز میگوید : الباب العاشر من الواحد الرابع في ان الله قد اذن لمن دان بالبيان فيما يشقرون من كل شيى ممن لم يدن بذلك الدين لان اذا خرج من ملك هذا ودخل في ملك هذا يظهر اعظام النسبة ذلك ان الذين يعني خداوند اذن داده که اهل بیان از غیر خودشان چیز بخرند و هر چیزی که در دست غیر اهل بیان نجس بود وقتی

در تصرف اهل بیان آمد پاک می شود . تعجب است یکجا همین کتاب می گوید از اهل غیر بیان احدی را روی زمین باقی نگذارید و تمام صاحبان ادیان غیر بیانی را قتل عام کنید ، یکجا می گوید اموال غیر اهل بیان را جبراً تصرف کنید یکجا میگوید اشیاء نجس را اگر از اهل غیر بیان خریدید پاک میشود یکجا میگوید ما تمام اشیاء را پاک کردیم و در عالم نجسی نیست . آخر قطع نظر از بی نتیجه بودن این کلمات و عبارات برای جوامع بشری اگر بنده در این مذهب داخل شوم یا خود شما که داخل هستید با این تناقضات چه میکنید ؟! شاید یکی از کرامات این ظهور این است که اجتماع نقیضین جایز شده باشد ! و باز میگوید : الباب العاشر من الواحد الخامس ان الله قد قدر الهياكل للرجال والند والنساء یعنی خداوند تقدیر کرده است هیكلها را برای مردان و دانه ها را برای زنان . حقیقتاً ما یلزم بفرماید نوع بشر که بایستی تمام قوانین را کنار بگذارد و بکتاب بیان مثلاً عمل کند ، چطور با این کلمات خود را اداره کند آخرین کلمات و بقول شما آیات الهی را اخلاقیات میتوان دانست یا عبارات ، متضمن احکام است یا اجتماعات ، مؤمنین بدان کتب از این کلمات چه استقاره خواهند کرد ؟!

مبلغ بهائی - وقتی من در عشق آباد بودم کتابی از نقطه اولی مشاهده کردم که قریب باین مضمون بیاناتی فرموده بودند خطاب به علمای اسلام که ای علما بدانید من میدانم فاعل مرفوع است و مفعول منصوب ولی با همین کلماتی که شما آنها را غلط میدانید من پیش خواهم برد و بر دنیا حکومت خواهم کرد تا عظمت امر الهی بر شما واضح و روشن شود .  
تعارفنده - آقای من بنده راجع با غلط ادبی اعتراض نکردم سؤال بنده این است شما که قوانین ارضی و سماوی را باطل و منسوخ میدانید آخر



با کدام اصلی از اصول این کتاب آسمانی می‌خواهید دنیا را اداره کنید و مردم را بچه‌سعداتی دعوت می‌کنید آخر این حرف یعنی چه که میگوید:  
**الباب الثانی والعشرون الواحد الخامس فی دفن الاموات فی الجبار المرمر وجعل عوائیم عقیق فی ابدیهم**

یعنی اموات بایستی در سنگ‌های مرمر دفن شوند، بنده گمان می‌کنم صاحب این فکر نه تنها از شئون شاریت آسمانی و استعداد قانون گذاری زمین بی‌نیسب بوده، بلکه حرف از روی حساب هم نمی‌خواسته بزند، آخر چطور ممکنست افراد بشر باین حکم عمل کنند تمام مرمرهای دنیا کفایت دفن اموات یک قریه را نمی‌کند، باینکه جناب عالی الا آن فرمودید که صاحب این فکر تصریح کرده است که من بایمین کلمات غلط بردنیا حکومت خواهم کرد در فرض اینکه مطابق پیش بینی این شارع تمام دنیا بایستی شدند این حکم را چگونه مجری خواهند کرد.

**الباب الحادی و العشرون الواحد السادس فی ان لا يجوز ضرب المعلم الطفل ازيد من خمسة خفيفة وقبل ان يبلغ خمس سنین فلا يجوز الضرب مطلقا .**

یعنی جایز نیست برای معلم که بیش از پنج ضربه آهسته بشاگرد بزند و قبل از آنکه پنج سال از سن طفل بگذرد زدن او اصلا جایز نیست راستی نمیدانم در کجای دنیا معمول است که طفل را قبل از پنج سالگی بتحصیل بگمارند که این شارع مهربان بطفل قبل از پنج سالگی زدن او را قذغن نموده است - و باز می‌گوید :

**الباب الثالث والعشرون الواحد السادس فی ان بیت النقطة لا يجوز ان يزيد ابو ابه علی خمسة وتسعين .**

یعنی جایز نیست که خانه نقطه بیش از نود و پنج درب داشته باشد.

واقعا مورد حیرت است قرآن منسوخ شده فقه اسلام که دنیای کنونی را استحکام مبنایش خیره کرده لازم الزوال است ولی کتاب «بیان» باین بیان باید بر عالم حکومت کند. البته نوع بشر در قرون مدیده و اعصاره عذیده خود را باعلی درجه ترقی و تکامل رسانیدو بنسبت ترقی بشر قوای تشریعی (از قدرت و مشیت صانع موجودات در انبیاء) و مظاهر مشیت نیز ترقی نمود تا کار باینجا رسید که انبیاء سلف باید خانه نداشته باشند ولی قائل مذموب و طریقه شمارد اثر این رشد و ترقی آداب بشری باید خانه‌اش نود و پنج درب داشته باشد و باز می‌گوید :

**الباب السادس فی ان لا یحل السفر لاحد الا اذا اراد بیت الله او ابیت النقطة بعد الاستطاعة .**

یعنی حلال نیست سفر کردن برای احدی مگر آنکه قصدش زیارت خانه نقطه باشد با استطاعت و بعد در ترجمه عبارت عربی بفارسی مدت سفر را نیز تعیین میکند باین عبارت (و زیاده از دو حوال در سفر از ندادنه نشده و مبدأ حساب از روز خروج از بیت است تا دخول در آن و اگر تجاوز کند دو یست و دو و مثقال ذهب یا فاضه بر آنطوری که حکم شده دانی باشد) در این قانون کسی برای تحصیل علوم و اخذ قنون حق مسافرت ندارد و انگهی کجا وظیفه قانون گذار است که مدت مسافرت را تعیین کند .

**مبلغ بهائی** - جناب عالی کتاب «بیان» را درست گرفته‌اید و قرائت می‌فرمائید من هم ساکت هستم ولی از این نکته غافل هستید که ما نباید تکلیف مظاهر ظهور را تعیین کنیم شما خودتان می‌گوئید قانون گذار البته قانون گذار اگر بخواهد مطیع ما باشد باماچه فرق خواهد داشت شما می‌گوئید نتیجه این احکام مندرجه در «بیان» چیست من هم می‌گویم نتیجه حج در اسلام چیست که اسلام واجب کرده است که در هوای گرم

بروندودر آنجالی وحركات ديگرى بكنند كه امروز دنيا باین حرركات  
ميخندد آخر نتیجه لی لی کردن چیست بشر چه استفادہ میکند از پرتاب  
کردن هفت سنگ بيك نقطه یا صدهزار نفر در يك شب در يك نقطه مجتمع  
باشند چه تنمی بجامعه بشری خواهد رسيد البته انبياء ومظاهر ظهور در  
احكامی كه وضع ميكنند از طرف خدا مأمو رند وما مصالح آنرا نمیدانیم  
ودر عين حال همین كتاب بیانی كه شما احكامش را غیر عاقلانه میدانید و  
باعقل خودتان سنجش میکنید هزارها نفر روی آن جان داده اند وهزاران  
خانواده در راه او بیافنا رفته است .

تغارینده - البته بنده عرض نمی كنم كه قانون گذار بایستی تابع  
ومطيع ما باشد ولی عرض میکنم قانونی كه میخواهد تمام قوانین را نسخ  
كند باید قانونیت داشته باشد وحوائج بشر را رفع كند وبنده در كتاب  
«بیان هر چه نظر میکنم بك اصلی نمی بینم كه بتواند كوچكترین احتیاجی  
از احتیاجات حوزه اجتماعی بشر را مرتفع كند اما اینکه فرمودید نتیجه  
حج در اسلام چیست نتیجه حج را خود قرآن بیان فرموده اگر در نظر  
داشته باشید شب دیگر از جلسات گذشته عرض كردم كه قرآن ما مسلمانها  
پس از ذكر هر حكمی اغلب علت و نتیجه حكم را بیان میکند نتیجه حج  
را هم اینطور بیان فرموده «لشهدوا منافع لهم ویذكروا اسم الله و  
لیطوفوا بالبيت العتيق» یعنی حج واجب شد بر مسلمانها تا منافع  
خود را مشاهده كنند و خدای را یاد كنند وطواف بر بیت عتیق بنمایند  
ملاحظه میفرمائید سه نتیجه برای حج در نظر گرفته شده است در قرآن  
نتیجه اول كه آنرا مهمترین و نتیجه دیگر فرض نموده و ذكر آن را مقدم  
داشته است اینست كه میفرماید منافع خود را مشاهده نمایند و گمان میکنم

حضر تعالی برای اینکه میدانید حج بر متمولین وصاحبان استطاعت واجب  
است عقلانی بودن این حكم را تصدیق فرموده ومنافعش را منكر نباشید  
چه این اصل قابل انكار نیست كه تجدید بطریق تجارت یا زراعت و یا طرز  
تشكیلات در جوامع بشری همیشه از طرف اغنیاء ومتمولین و صاحبان  
سرمایه است زیرا این طبقه بواسطه سرمایه خود میتوانند در تجارات وسایر  
حرف وصنایع طریق را اتخاذ كنند كه برای مملكت نافع باشد بنا بر این  
اسلام بمسلمانهای دولت مند امر کرده كه در هر نقطه ای از عالم كه سكونت  
دارند در سنین زندگانی الزاماً يك مرتبه بسفر حج بروند و در این مسافرت  
از مناطق وممالك مختلفه كه عبور میکنند بدایع ومستجداتيكه در غیر  
مملكت خودشان مشاهده مینمایند از قبیل اختراعات صنعتی واكتشافات  
فنی برای مملكت خود تحفه ای ببرند .

نتیجه دوم یاد كردن خدا نتیجه سوم طواف بر بیت كه این از  
تشریفات دین است ولی منظور اصلی از سفر حج بشهادت قرآن این است  
كه متمولین هر مملكت در سیر آفاق واقف آنچه را ذهاباً برای وطن  
خودشان نافع دیدند برسم وسوغات بیاورند «لشهدوا منافع لهم» بنده  
حاضر این حكم را بدست تمام عقلای دنیا بندهم و ببینم آیا تصدیق  
میکنند به عظمت فكر قائد اسلام یا خیر، این قائد عظیم الشان محض  
علاقه مندی بر شد و ترقی وآسایش معاشی ومعاری امت خود میل داشته كه  
همه ساله منافع اجتماعی امتش تجدید شود لذا امر بحج فرموده است .

تغارینده - یکی از احكام بیان كه بنده هر چه فكر میکنم از او  
چیزی نفیقه هم البته فكر من ناقص است ومیل دارم حضرت تعالی نتیجه این  
حكم را برای بنده بیان فرمائید این است كه میگوید الباب الاول من  
الواحد السابع فی تجدید الكتب اذ انقضی علیها اثني و مائین  
هولوا و امسحوا ما كتب من قبل یعنی هر دوست و دو سال يك مرتبه بایستی

کتاب تجدید شود ، و کتابهای قبل هر چه هست محو گردد و باز این حکم است که میگوید : **الباب الثامن من الواحد الثاني يجب على كمال نفس ان يورث لسوارته تسعة عشر او راقا من القرطاس** یعنی واجب است بر هر کسی که برای وارث خود نوزده ورق کاغذ ارث بگذارد و باز میگوید **الباب الخامس والعشرون الواحد الثامن في ان فرض لكل احد ان يتاهل ليعطي عنهما نفس يوحد الله بينهما ولا بد ان يجتهد في ذلك و ان يظهر من احدهما ما يمنعهما عن ذلك يعطى على كمال واحد ان ياذن دونه لان يظهر عنه الثمرة** یعنی واجب است از دواج بر تمام افراد تا آنکه فرزندی از او باقی بماند و اگر در زن یا مرد مانعی پیدا شد از آوردن فرزند حلال است که اذن دهد همسر خود را برای آنکه ثمره ای از او باقی بماند .

**یکی از حضار** - پس از اینترار شما حاضر نیستید که باین امر ایمان بیاورید که اینطور بنظر اعتراض نظر در این کلمات میکنید .  
**مبلغ بهائی** - از این عبارت اخیر مراد این نیست که زن و شوهر بدون طلاق و تفريق اؤیکدیگر بادیگری هم بستر شوند زیرا همین کتاب بیان میگوید زن و مرد تا محرم بیش از نوزده کلمه حق ندارند با هم حرف بزنند .

**نگارنده** - عین عبارت را بنده از روی کتاب قرائت نمودم چیزی نه کم کردم و نه افزودم در اینموقع شام حاضر شده آقای مبلغ شام میل فرمودند زیرا غذا خورده بودند ولی بنده بحکم « **اذا جاء الطعام بطل الكلام** » با کمال میل و رغبت غذا خوردم و پس از صرف شام یکی از آقایان حضار فرمودند چون ماه عبارت و روزه ما است « **شهر العلاء** » لذا فعلا مذاکرات و جلسات ما تعطیل باشد تا بعد از ماه روزه .  
**نگارنده** هر طور آقایان میل دارند بنده هم مطیع هستم اطلاع با آقایان است .